

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۱۳۶۱ بان ۲۹

پیش نویس قانون کار،
ضد کارگری
و خلاف قانون اساسی است



فهرست

- ۳ اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت درگذشت لئونید برژنف
- ۹ واقعیت کنونی جامعه ما با اصول قانون اساسی در مورد حقوق مردم فاصله زیادی دارد
- ۱۳ پایمال کردن حقوق زنان خلاف قانون اساسی است
- ۱۵ آمریکا می خواهد جنگ فرسایشی را به خلق های ایران و عراق تحمیل کند
- ۲۱ پیش نویس قانون کار، ضد کارگری و خلاف قانون اساسی است
- امیدواریم که از شناخت نادرست دوستان و دشمنان، ضربه های کاری به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران وارد نیاید ۳۴
- پیام تاریخی امام خمینی درباره کردستان را پیاده کنید! ۴۵
- گسترش مناسبات بازرگانی و اقتصادی میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری، پیروزی صلح است ۴۴
- تفرقه افکنی کار "دشمنان دانا" ست، که متاسفانه با کمک "دوستان نادان" انجام می گیرد ۴۹
- سیاست برخی از مسئولان در زمینه انتخاب فیلم های سینمایی و تلویزیونی، از "نه شرقی، نه غربی"، دارد تبدیل می شود به "نه شرقی، نه غربی، بلکه غربی، غربی" ۵۲
- برخی از کسانی که با تجارت خارجی سروکار دارند، از جمله بدان جهت هوادار خریدهای کلان از کشورهای سرمایه داری هستند، که حق دلالتی می گیرند ۵۵



حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

نورالدین کبائوری

پرسش و پاسخ، ۲۲۹ تا ۱۳۶۱

چاپ اول: آذرماه ۱۳۶۱

تیراژ: ۴۰۰۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت درگذشت لئونید برژنف

این هفته نیز، مانند هفته‌های گذشته، مطالب زیادی متراکم شده و من امیدوارم که بتوانم به پرسش‌ها، پاسخ‌های کاملی بدهم؛ ولی اگر مجبور شدم به بعضی از پرسش‌ها خیلی کوتاه پاسخ بدهم، دوستان و پرسش‌کنندگان عزیز خواهند بخشید.

اولین مسئله‌ای که امروز مطرح می‌کنم، پاسخ به پرسش نیست، بلکه خواندن اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت درگذشت لئونید برژنف دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی و صدرهیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. بدون تردید امروز تمام دنیا قبول دارد که درگذشت لئونید برژنف برای صلح و پیشرفت اجتماعی در سراسر جهان ضایعه بزرگی بوده و برای خلق شوروی، که یک رهبر بزرگی را از دست داده است، ضایعه‌ای بااهم بزرگ‌تر. در این جا من فقط به خواندن اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت درگذشت رفیق لئونید برژنف، اکتفا می‌کنم:

"هم میهنان گرامی! رفقا! هواداران و دوستان حزب!
لئونید ایلچ برژنف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست و صدرهیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی درگذشت. فقدان لئونید برژنف، کارگزارده‌ای، که از کارگر ساده به عالی‌ترین مقام دولتی و اجتماعی درمقیاس ملی و جهانی رسید، نه فقط مردم شوروی، بلکه همه مردم صلح‌دوست، استقلال‌طلب، آزادی‌خواه و هوادار پیشرفت اجتماعی جهان را در اندوه ژرفی فروبرد، زیرا لئونید برژنف نه تنها سراسر

زندگی آگاهانه خود را وقف خدمتگزاری فداکارانه به طبقه کارگر، حزب و میهن خود کرد، بلکه در راه پیشبرد قاطعانه سیاست حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی، در گستره تحکیم صلح، همکاری صلح‌آمیز، تنش زدایی، خلع سلاح و جلوگیری از فاجعه هسته‌ای، همه ابتکار و تلاش خود را به کار برد. این کوشش خستگی‌ناپذیر بویژه از آن جهت ستایش‌انگیز بوده است، که با احساس مسئولیت کامل و در مقابله با سیاست ماجراجویانه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، برای تشدید تجاوزها و گسترش چپاول بی‌بندوبار خویش، به کار می‌رفت. به گفته لئونید برژنف:

"ما رسالت سیاست بین‌المللی خود را در تحکیم صلح می‌بینیم، صلحی که برای پی‌ریزی کمونیسم بدان نیازمندیم، و دیگر کشورهای سوسیالیستی و همه جهانیان نیز به آن احتیاج دارند. از این رو، در آینده هم با تجاوز به مقابله برخوایم خاست و در راه براندازی شرایط آفروخته شدن جنگ‌های تجاوزکارانه کوشش خواهیم ورزید."

یکی دیگر از اصول سنتی و قابل تحسین سیاست بین‌المللی حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی، که لئونید برژنف همیشه بر آن تأکید می‌کرد و در پیشبرد آن همواره نقش فعالی برعهده داشت، همبستگی خدشه‌ناپذیر و کارا با همه خلق‌های در بند و استقلال طلب و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی بود. در این زمینه این گفته او را به یاد می‌آوریم که:

"ما در عرصه بین‌المللی وظیفه خود می‌دانیم که پیوسته در کنار رزمندگان ضدامپریالیسم، استثمار و در راه آزادی، فضیلت انسانی، دموکراسی و سوسیالیسم باشیم." نمونه‌ای از این سیاست عمیقاً انترناسیونالیستی را در این واقعه می‌بینیم، که در دوران رهبری رفیق برژنف، حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی، همواره با صداقت و پیگیری از پیکار ضدامپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران پشتیبانی کرده‌اند. مصاحبه تاریخی رفیق برژنف با "پراودا" در روزهای پرتلاطم انقلاب ایران و اخطار جدی او به امپریالیسم ماجراجو و تجاوزکار آمریکا نسبت به مداخله در امور داخلی کشور ما، عاملی تعیین‌کننده در نقش‌برآب

کردن نقشه‌های تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا و تسهیل پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود.

کمیته مرکزی حزب توده ایران به نام همه اعضا، هواداران و دوستان حزب، مراتب تأسف عمیق خود را از این ضایعه بزرگ ابراز می‌دارد و مطمئن است، که سیاست حزب کمونیست و دولت اتحادشوروی در راه صلح و پیشرفت اجتماعی در جامعه بشری، و در امر تحکیم و گسترش مناسبات دوستانه حسن‌هم‌جواری میان خلق‌های ایران و شوروی و جمهوری اسلامی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که لئونید برژنف برجسته‌ترین بیانگر آن بود، با استواری و پیگیری ادامه خواهد یافت.

کمیته مرکزی حزب توده ایران

۲۰ آبان ۱۳۶۱

در این جا تذکر مختصری هم باید بدهم: درگذشت لئونید برژنف، همان‌طور که عکس‌العمل برجسته‌ترین نمایندگان خلق‌های ازبندرسنه و محروم جهان، که در مراسم به خاک سپاری او شرکت کردند، نشان داد، میلیاردها مردم زحمتکش جهان را متاثر و اندوهگین ساخت. این پدیده آن قدر نیرومند بود، که حتی دشمنان سوگندخورده سوسیالیسم هم، به پاس افکار عمومی مردم کشور خود و جهان، مجبور به ادای احترام شدند. البته در این میان فاشیست‌های شیلی، آل‌سالوادور، اسرائیل و جنوب آفریقا و برخی از کشمیری‌های مطبوعاتی خودمان نتوانستند ابراز شادمانی خود را در پرده نگه دارند. از جمله "میخ ۲/۵"، به نمایندگی از طرف همه آن‌ها، در روزنامه اطلاعات، و همکارش در روزنامه جمهوری اسلامی، به اصطلاح مزه ریختند.

امام خمینی، در دو سال پیش، یعنی در بحبوحه محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی ایران از طرف امپریالیست‌ها، در پاسخ به پیام تبریک لئونید برژنف، چنین گفتند:

"بسمه تعالی"

حضرت لئونید برژنف، صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی

از پیام محبت آمیز آن حضرت و ابراز محبتی که نسبت به جمهوری اسلامی ایران ابراز داشته‌اند، کمال تشکر را دارم. از خداوند تعالی سعادت و رستگاری ملل اتحاد جماهیر شوروی را مسئلت داشته و امیدوارم که جمهوری اسلامی ماکه براساس اتحاد کلمه و بر مبنای پراچ انقلاب اسلامی و محور رژیم

طاغوتی بناشده، در همبستگی و اتفاق با ملل جهان و
آسایش ابنای بشر، نقش ارزنده‌ای را ایفا نماید.
جناب آقای دکتر محمد مکرری حامل این پیام هستند.
آرزو دارم ملت‌های جهان در صلح و آرامش، همچنان که
خواست اسلام و ملت ماست، پیوسته کوشا باشند.
روح‌الله الموسوی‌الخمینی"

(کیهان - ۳ تیر ۱۳۵۸)

رئیس جمهور حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای نیز در پاسخ به تبریک
لئونید برژنف، چنین گفته است:

"بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم"

جناب آقای لئونید برژنف صدر هیئت رئیسه شورای عالی
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

از پیام تبریک شما به مناسبت آغاز چهارمین سال پیروزی
انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، سپاسگزارم. انقلاب ما که
با هدف تأمین صلح و عدالت اجتماعی میان همه مردم
جهان به وجود آمده است، خواهد توانست مشکلات ناشی
از بازی‌های سیاسی امپریالیسم را از سر برداشته و به این
هدف‌ها، که بهترین آرزوی ملت و دولت شما را نیز
تشکیل می‌دهند، نایل آید. برای جناب عالی توفیق
خدمت به مردمتان و برای ملت اتحاد جماهیر شوروی
موفقیت و سعادت آرزو مندم.

سید علی خامنه‌ای، رئیس‌جمهوری اسلامی ایران"

(صبح آزادگان - ۵ اسفند ۱۳۶۰)

با توجه به این پیام‌ها از طرف شخص اول مملکت خودمان امام خمینی
و شخص اول دولت جمهوری اسلامی ایران رئیس‌جمهور خامنه‌ای، و با
توجه به اظهارات حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس در خطبه
نماز دیروز و این واقعیت که دولت ایران نماینده مخصوص خود را برای
شرکت در مراسم به خاک سپاری لئونید برژنف و سوگواری خلق بزرگ کشور
همسایه ما اعزام داشت، "مزه" ریزی دست‌شکسته دیروزی و مسلمان‌نمای
"میخ ۲/۵" امروزی و همکار بی‌مزه‌اش در روزنامه جمهوری اسلامی، ما را
یکبار دیگر به این اصل بزرگ متوجه می‌کند که: هرکسی به اندازه‌شان
و مقام خود می‌تواند سخن بگوید. این راهم بگوئیم، که در محافل
گوناگون، درباره کاریکاتور روزنامه اطلاعات، از این صحبت می‌شود که
این کاریکاتور عملاً هیئت‌نمایندگی ایران را در ردیف نمایندگان دست-
نشانده امپریالیسم قرار داده و تف سربالا از آب درآمده است. از

هول حلیم توی دیگ افتادن ، یعنی همین !

واقعیت کنونی جامعه ما با اصول قانون اساسی درمورد حقوق مردم فاصله زیادی دارد .

پرسش: روز ۲۴ آبان ، سه سال از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گذشت . مطالعه مجدد این قانون ، که منشور استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی خلق های ساکن سرزمین میهن ماست ، به طور بارزی این حقیقت تلخ را تایید می کند ، که واقعیت امروزی جامعه میهن ما - درهمه زمینه ها - فاصله زیادی از اصول تصویب شده و تثبیت شده در قانون اساسی دارد و ، با کمال تأسف ، این احساس دست می دهد که جامعه ما هر روز بیشتر از محتوای قانون اساسی دور می شود . آیا شما این ارزیابی را تایید می کنید ؟

پاسخ: پاسخ ما به این سؤال ، البته کمی مشروط است ، یعنی به طور کلی با بخش مهمی از آن ما موافق هستیم و در بخش دیگر مسئله قابل بحث است . قسمتی از این ارزیابی - بخصوص بخش اول آن - مورد تایید ماست . برای اثبات این مسئله ، من چند اصل از قانون اساسی را ، که مربوط به حقوق اساسی مردم است ، دستچین کرده ام و در این جا یادآوری می کنم ، چون وقتی انسان این اصول را می خواند و می شنود ، و با آنچه که الان در جامعه ما هست ، مقایسه می کند ، درستی پرستی که مطرح شده است ، بیشتر نمودار می شود .

اصل ۴۳ قانون اساسی :

" برای تامین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد ، با حفظ آزادی او ، اقتصاد جمهوری اسلامی ایران براساس ضوابط زیر استوار می شود :

۱- تامین نیازهای اساسی : مسکن ، خوراک ، پوشاک ، بهداشت ، درمان ، آموزش و پرورش وامکانات لازم برای تشکیل خانواده ، برای همه . (زیر " برای همه " ، ما خط کشیدیم ، تا بعد به بعضی از نکات اشاره کنیم) .

۲- تامین شرایط وامکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسایل کار در اختیار همه "

کسانی که قادر به کارند ولی وسایل کار ندارند، در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر که نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاصی منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق درآورد...

۴- رعایت آزادی انتخاب شغل، و عدم اجبار افراد به کاری معین و جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری.

۵- منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار و ربا و دیگر معاملات باطل و حرام.

۶- منع اسراف و تبذیر در همه شئون مربوط به اقتصاد، اعم از مصرف، سرمایه‌گذاری، تولید، توزیع و خدمات.

۸- جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور.

می‌بینیم که مطالب بسیار مهمی برای پیشرفت اقتصادی، برای تامین شرایطی که در آن فقر از جامعه رخت بریندد و غارتگری پایان پذیرد، در این اصل وجود دارد. ولی وقتی که ما به گفته آیت‌الله ملکوتی توجه می‌کنیم، که در عرض سه ماه یک نفر ۳۶ میلیون تومان سود برده است، و وقتی به زندگی میلیون‌ها محروم جامعه خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هنوز فرسنگ‌ها از آنچه که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، دور هستیم. البته ما انتظار نداریم که در عرض چهار سال زندگی محرومان ایران به سرحد رفاه برسد. ولی ملت ایران این انتظار را می‌تواند داشته باشد، که جلوی ۳۶ میلیون سود در عرض سه ماه برای این زالوهای اجتماعی گرفته شود.

در مورد تامین بهداشت، درمان و آموزش و پرورش برای همه و دادن امکان کار به همه مردم، ما معتقد هستیم که صرف نظر از تمام دشواری‌هایی که در نتیجه جنگ، محاصره اقتصادی و دشواری‌های بهارث رسیده از دوران طاغوت، برای ما باقی مانده است، با این حال - به علت خرابکاری و اعمال نادرست کسانی که خود را در انقلاب جا زده‌اند و مانع پیشرفت انقلاب هستند - امکانات بسیار وسیعی در همین مدت از دست رفته و مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است.

اصل ۳۸ قانون اساسی:

"هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخصی به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است."

"متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود."

ولی ما اطلاع داریم که در بعضی از شهرستان‌ها، نسبت به آزادی اشخاص، دستبردهای واقعا شدیدی زده می‌شود، از جمله در کردستان - که بعدا درباره آن صحبت خواهم کرد - در کردستان این امر آن قدر شدید بوده، که بعضی از مسئولین بازداشت شده‌اند و حتی به مجازات رسیده‌اند. حتی در تهران شنیده می‌شود، که بعضی از مسئولین زندان‌ها مورد تعقیب قرار گرفته‌اند. ما امیدوار هستیم که این اصل قانون اساسی به تمام معنی، در همه جا، مراعات شود.

اصل ۳۹ قانون اساسی:

"هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی و یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است."

قانون اساسی از آن‌هایی که به حکم قانون دستگیر و بازداشت و زندانی شده‌اند، به این صورت دفاع می‌کند، ولی شما می‌بینید که در روزنامه‌های وابسته به خود مقامات حاکمیت، نسبت به کسانی که به حکم قانون، نه بازداشت و دستگیر و زندانی و تبعید و یا محکوم شده‌اند و نه هیچ‌گونه اتهامی در هیچ محکمه قانونی علیه آن‌ها وجود دارد، تا چه اندازه هتک حرمت و افترا و فحش و ناسزا دیده می‌شود، و هیچ‌کس هم از حقوق آن‌ها دفاع نمی‌کند و تمام شکایاتی هم که از طرف این افراد - منجمله از طرف حزب ما و مسئولین حزب ما - نسبت به افراد مشخص و روزنامه‌های مشخص به عمل آمده، بدون جواب مانده است. بامزه است که یکی از مراجع قانونی گفته است که: اول شما از طرف تمام افراد حزب نوده ایران استشهاد بیاورید، که آقای کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب نوده ایران هستند، تا ما به حرف ایشان گوش کنیم! خوب، وقتی برای عدم رسیدگی به اعتراض ما، چنین بهانه‌جویی‌هایی می‌شود، معلوم است که پشت این جریان‌ها چه نهفته است.

اصل ۱۵ قانون اساسی:

"زبان و خط رسمی مشترک ایران فارسی است. اسناد مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است."

در همین چارچوب هم که قبول کنیم - نه در چارچوبی که صریح‌تر و صحیح‌تر از این باید باشد، یعنی آزادی زبان برای خلق‌های غیر فارسی ایران - آن وقت آیا واقعا شایسته است که در کردستان و در آذربایجان، تدریس زبان انگلیسی اجباری است، ولی تدریس زبان آذری و کردی مجاز

نیست؟! به این مسئله چگونه می‌توان جواب داد؟ چگونه می‌توان این واقعیت را با اصل مذکور در قانون اساسی تطبیق داد؟ چگونه می‌توان این واقعیت را مطابقت داد با اصل "تامین وحدت واقعی و داوطلبانه" خلق‌های ایران؟! "

من در مسئله مربوط به کردستان، که در همین هفتگی روز تاریخی در ارتباط با آن وجود داشت، به این نکته باز توجه خواهم کرد.
اصل ۱۴ قانون اساسی:

من بخش اول این اصل را، که به زبان عربی و از آیه شریفه قرآن است، نمی‌خوانم، چون ممکن است به نادرست خواندن قسمت عربی ایراد بگیرند. و اما قسمت فارسی آن چنین است:

"... دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنها را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که برضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند."

اصل ۳۰ قانون اساسی:

"دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیل عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد."
می‌بینیم که در این اصل، این امکانات برای همه ملت ایران پیش‌بینی شده است. این حق البته برای همه افراد غیرمسلمان و همه افراد دگراندیش، که علیه دولت و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نمی‌کنند، تامین شده است، ولی ما در عمل می‌بینیم که حتی دانش‌آموزان خردسال را، به این دلیل که در این یا آن مورد نتوانسته‌اند جواب سؤال‌های بسیار پیچیده فقهی یا سیاسی را بدهند، از تحصیل در مدرسه محروم کرده‌اند. این پدیده بخصوص در شهرستان‌ها بسیار قوی است.

اصل ۳۱ قانون اساسی:

"داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است. دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند، بخصوص روستائینان و کارگران، زمینه اجرای این اصل را فراهم کند."
در این باره گفتنی زیاد است، و ما در زمینه مسئله مسکن به آن اشاره خواهیم کرد.

اصل ۳۲ قانون اساسی:

"هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که

قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل، بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت، پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

بعضی از دوستان ما وقتی به مراجع قضایی مراجعه می‌کنند و این ماده قانون اساسی را مطرح می‌کنند، آن‌ها می‌گویند: قانون اساسی به‌حای خود، ولی ما مقررات خودمان را داریم! به این ترتیب، این اصل قانون اساسی هم فعلاً تا اجرای آن خیلی فاصله دارد.

اصل ۳۵ قانون اساسی:

"در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید برای آن‌ها امکان تعیین وکیل فراهم گردد."

اصل ۳۸ قانون اساسی:

"اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد."
در این باره، ما بارها و بارها مسائلی را مطرح کرده‌ایم که: چطور این اصل نه فقط از طرف برخی از روزنامه‌نویسان و خبرنگاران و مسئولان کشور، بلکه حتی از طرف برخی از وزراء، زیر پا گذاشته می‌شود و اتهامات ناروا به کسانی، که هیچ دلیلی علیه آن‌ها موجود نیست، وارد می‌آید. ولی همه این اعتراضات ما بی‌جواب مانده است.

اصل ۲۳ قانون اساسی:

"تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به‌صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد."
در مورد این اصل، کافی است به دانشگاه مراجعه کنیم و ببینیم که چه سئوالاتی برای افراد داوطلب تحصیل در دانشگاه طرح می‌شود، و آیا این سئوالات در جمله "تفتیش عقاید" می‌گنجد یا نه؟

اصل ۲۴ قانون اساسی:

"نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آن‌که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند..."
ما بارها و بارها تقاضا کرده‌ایم که به ما بگویند: کجای نشریات حزب - نامه مردم، مجله دنیا - و روزنامه‌های دیگری که نزدیک به نشریات حزب ما بودند و یا حتی به حزب ما وابستگی هم نداشته‌اند، ولی در جهت دفاع از انقلاب بودند، "مخل به مبانی اسلام" و یا "حقوق عمومی" عمل

کرده‌اند، که توقیف شده‌اند؟

اصل ۲۶ قانون اساسی:

"احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط بر این‌که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند."

این که مرکز حزب ما بیش از دو سال است که تعطیل شده و در تمام شهرستان‌ها نیز جلوی مراکز فعالیت حزب ما گرفته شده، و در نتیجه امکانات فعالیت حزب ما تا حد بسیار ناچیزی محدود شده، بر همگان آشکار است. ولی هیچ مرجعی به ما توضیح نداده است، که کجا ما مخالف "استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی" عمل کرده‌ایم و چگونه این اصول را زیر پا گذاشته‌ایم؟

اصل ۲۸ قانون اساسی:

"هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند..."
ولی ما می‌بینیم که عده‌ی زیادی از برگزیدن شغلی که بدان علاقمند هستند، محروم می‌شوند و حتی دانشجوی پزشکی را، که امتحان دکتری خود را داده و فقط می‌باید نوشته‌ای را به نام "رساله" (تز) بگذراند و این نوشته را تحویل هم داده است، از حق متخصص شدن در طب محروم می‌کنند، به عنوان این که در سال‌های ۵۷ - ۵۸ جزء گروه‌های چپ متمایل به حزب توده، ایران بوده است!

اصل ۲۹ قانون اساسی:

"برخورداری از تامین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، ازکارافتادگی، بی‌سرپرستی، درماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه و غیره، حقی است همگانی..."

ولی بعد از سه سال که از تصویب قانون اساسی می‌گذرد، پیشنویس قانون‌کاری از طرف وزیرکار پیشنهاد می‌شود، که هیچ‌یک از این اصول را مراعات نمی‌کند؛ و تعجب‌آور است که چطور ممکن است چنین پدیده‌هایی در جمهوری اسلامی ایران امکان رشد و نمو، تا این حد، حتی در سطح هیئت وزیران، پیدا کند.

اصل ۲۹ قانون اساسی:

"... دولت مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت‌های

مالی فوق را برای یکیک افراد کشور تامین کند ."

اصل ۲۱ قانون اساسی :

"دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با

رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد :

۱- ایجاد زمینهای مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او .

۲- حمایت مادران ، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند ، و حمایت از کودکان بی سرپرست .

۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده .

۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست .

۵- اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت

غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی ."

ولی ما شاهدیم که برای فعالیت زنان ، برای تکامل اجتماعی ، علمی و

فرهنگی زنان ، تا چه حد مانع ایجاد می شود . کافی است فقط به یکی از

پرسشها در این زمینه توجه کنیم :

پایمال کردن حقوق زنان خلاف قانون اساسی است .

پرسش : اخیراً از طرف ستاد انقلاب فرهنگی و دیگر مقامات مسئول پذیرش دانشجویان در دانشگاههای کشور ، دستوری صادر گردیده ، که طبق آن ، پذیرش دانشجویان دختر در دانشکدههای کشاورزی ممنوع گردیده است . آیا این یک بازگشت به عقب ، بازگشت به دوران تشدید محرومیت زنان نیست ؟

پاسخ : خوب ، در مقابل چنین پرسشی ، ما چه جوابی می توانیم بدهیم ؟ ما فقط می توانیم بگوییم که : این تصمیم مقامات مسئول ، موجب تاسف است و مخالف قانون اساسی است . قانون اساسی هیچ فردی را از هیچ شغلی محروم نمی کند ، برعکس ، می گوید که هرکس حق دارد هر شغلی را انتخاب کند . از جمله زنان ایران حق دارند که شغلی در کشاورزی برای خود انتخاب کنند . هیچ مرجعی ، نه ستاد انقلاب فرهنگی ، نه مسئولین پذیرش دانشجویان ، حق ندارند که دختران را از تحصیل در دانشکده کشاورزی محروم کنند . آنها با چنین تصمیمی ، قانون اساسی را زیر پا می گذارند . با توجه به نظریاتی که امام خمینی درباره مقام والای زن در جامعه و انقلاب بیان داشته اند و آنچه که قانون اساسی در مورد حقوق زن تصریح کرده است ، وقتی ما با چنین تصمیمی برخورد می کنیم ، چنین

به نظر می‌رسد که مادر دو کشور زندگی می‌کنیم: کشوری که قانون اساسی دارد و کشوری که ستاد انقلاب فرهنگی و مقامات دیگر، سرخود چنین تصمیماتی می‌گیرند.

بدون تردید این تصمیم تلاشی واپس‌گرایانه است. بخصوص استدلالی که در این باره کرده‌اند، مهم‌تر و بسیار جالب توجه است. در اعتراض زنان عضو هیئت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، از طرف شورای مدیریت جهاد دانشکده کشاورزی دانشگاه مشهد عیناً چنین گفته شده است:

"بازگشت زنان به آن محیط‌های طاقت‌فرسای کار، ستمی

نیست دوباره بردوش زنان می‌گذاریم؟!"

به قول این آقایان، "محیط‌های طاقت‌فرسای کار" عبارت است از: باغ‌داری، گل‌داری، کشاورزی و تحقیقات علمی کشاورزی! ولی قالی‌بافی، آشپزی، جارو‌کشی، رخت‌شویی و... محیط‌های سنتی "دلپذیر" کار است، که به هیچ وجه برای زنان "طاقت‌فرسا" نیست!

خوب است که این آقایان مدتی این کارهای غیر "طاقت‌فرسا"ی زنان را انجام بدهند، تا بفهمند که محیط کار کشاورزی برای زنان چه بهشتی است! ولی جالب‌تر این است که خود همین آقایان، در پاسخی که می‌دهند، برای رشته‌های پائین و واقعاً طاقت‌فرسای کشاورزی، یعنی کاری که زنان در مرزعه انجام می‌دهند، راه را به کلی باز نگه می‌دارند! حتی می‌گویند: برای کار زنان در رشته‌های پایین کشاورزی ما اکیپ‌های تربیتی ترتیب می‌دهیم! به نظر این آقایان، فقط مهندس کشاورزی شدن "طاقت-فرسا"ست، ولی نشا کردن در زمین‌های پراز گل و پیر از زالوی کشتزار برنج کارهای "طاقت‌فرسا" نیست! این کارها خیلی خیلی "راحتی‌بخش" است! خوب، این نشان‌دهنده یک عقب‌افتادگی قرون وسطایی است، که در دیدگاه عده‌ای از افراد مسئول تازه به دوران رسیده دیده می‌شود. ولی ما معتقد هستیم که علاوه بر این عقب‌افتادگی قرون وسطایی، دست‌های کشمیری‌ها هم در این جا، مسلماً در کار است. این اقدامات و تصمیمات، تنها در جهت ناراضی کردن قشر وسیعی از زنان و دختران ماست، که با شرکت خود، در انقلاب و نگه‌داری دستاوردهای انقلاب و جلوگیری از پیشرفت توطئه‌های ضدانقلابی، چنین ارج و احترامی را، حتی در جهان، به خود جلب کرده‌اند. این قشر را با این تصمیمات می‌خواهند ناراضی کنند و به این ترتیب موجبات صدمه زدن به انقلاب را مهیا سازند.

به نظر ما، این تصمیم و نمونه‌های دیگری از این تصمیمات، که در تمام زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دیده می‌شود، محصول کار "دشمنان دانا و دوستان نادان" است، که توأم با هم، بر پیکر انقلاب ارجمند و شکوه‌مند ما ضربه وارد می‌آورند. ما امیدواریم - همان‌طور که در

دوران اخیر در خطبه‌های نماز جمعه حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ،
حجت‌الاسلام امامی‌گاشانی و در گفته‌های رئیس‌جمهور و رئیس دولت ،
بارها و بارها شنیده‌ایم - توجه به این خطر - خطر "دشمنان دانا و دوستان
نادان" - و هماهنگی این دو جریان باهم در ناراضی کردن مردم ، عمیق‌تر
و حدی‌تر شود و در این زمینه کار واقعا اساسی انجام گیرد .

آمریکا می‌خواهد جنگ فرسایشی را به خلق‌های ایران و عراق تحمیل کند .

پرسش: با این که تقریبا همه مسئولان درجه‌اول جمهوری اسلامی به
این حقیقت اعتراف دارند ، که امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌ها ، که خود
با تازاندن دارودسته صدام به سوی تجاوز نظامی به میهن ما ، جنگ
تخریبی خانمان‌سوزی را به خلق‌های محروم میهن ما و کشور همسایه ما عراق
تحمیل کرده‌اند و تاکنون شاید بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار ، یعنی برابر
درآمد نزدیک به ده سال نفت ایران ، به دو کشور خسارت وارد آورده‌اند و
ده‌ها و شاید صدها هزار خانواده زحمتکش را به سوگ عزیزان خود نشانده‌اند ،
اکنون با تمام قوا می‌کوشند ، که هر قدر ممکن است ، این جنگ به درازا
کشیده شود و از دو طرف بازهم نیروهای بیشتری نابود شوند ، پس چرا از
طرف حاکمیت جمهوری اسلامی کوششی برای خنثی ساختن این نقشه
جهنمی امپریالیسم - یعنی تحمیل یک جنگ فرسایشی به جمهوری اسلامی
ایران و به مردم عراق - به عمل نمی‌آید؟ نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ: قبل از این که پاسخ به این پرسش را آغاز کنم ، باید نقل‌قولی
را از یک مقاله سیاسی اطلاعات ، با تیتر "جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی
دو روی یک سکه‌اند" ، بیاورم ، که به شیوه خود ، به این پرسش ، پاسخ
داده است . (ضمیمه سیاسی اطلاعات - ۶۱/۸/۱۸) :

"... با توجه به نکات فوق و همان‌طور که از جانب رهبران
جمهوری اسلامی ، منجمله امام جمعه تهران و فرمانده سپاه
پاسداران نیز ، بیان شده است ، ادامه جنگ به نفع دشمنان
اسلام و انقلاب و بویژه آمریکا است . با ادامه جنگ عراق
روز به روز بیشتر در دامن وابستگی و نوکری آمریکا و غرب
می‌افتد ، انقلاب اسلامی ایران از مصرف تمامی منابع و
امکانات خود در جهت مبارزه ضد صهیونیستی و ضد
امپریالیستی در منطقه و نیز برداختن به داخل و ارائه یک
الگوی اسلامی از نظام اجتماعی و اقتصادی محروم می‌گردد

و آمریکا بهانهٔ بیشتری برای حضور در منطقه و استقرار نیروهای نظامی در کشورهای مرتجع منطقه خواهد داشت و... این نکات برکسی پوشیده نیست و کسی قصد کتمان آن‌ها را ندارد. اما بیان آن‌ها بدون اشاره به یک جنبهٔ دیگر از واقعیت، مفروضانه است و عنصر حق جویی و عدالت را در خود ندارد...

آن چه در این جا بویژه مورد نظر است این است که روی دیگر سکهٔ جنگ تحمیلی، صلح تحمیلی است. صلحی که در آن حقوق پایمال شدهٔ یک ملت در نظر گرفته نمی‌شود و متجاوز بدون تسلیم شدن به حق و تنبیه شدن، در واقع مورد تایید قرار می‌گیرد...

در چنین شرایطی، راه حل چیست؟ چگونه می‌توان نه در دام جنگ فرسایشی و طولانی افتاد و نه به پای میز مذاکره با متجاوز کافر و تحمیل سازش و صلح اسارت‌آور، رفت؟ راه حل... ادامهٔ جنگ برای در فشار قرار دادن متجاوز و وارد آوردن ضربات سنگین بر پیکر پوسیدهٔ رژیم بعثی از طریق تکیه به نیروی لایزال توده‌های مردم و نصرت‌الله.

خوب، آیا این راه حل، یگانه راه حل و مناسب‌ترین راه حل است؟ عین این نظریات را ما در گفتارهای برخی از برجسته‌ترین مقامات جمهوری اسلامی، یعنی حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و حجت‌الاسلام خامنه‌ای، هم دیده‌ایم. به طور خلاصه، این نظریه را می‌شود به این شکل بیان کرد:

آمریکا می‌خواهد یک جنگ فرسایشی را به خلق‌های ایران و عراق تحمیل کند، ما این را می‌دانیم. وسیلهٔ تحمیل هم عبارت است از: صدام و دارودست‌هاش در حاکمیت عراق. ولی با وجود این ما جنگ را با شدت بیشتری ادامه می‌دهیم، تا این نقشهٔ جهنمی امپریالیسم را خنثی کنیم و شرایط خود را، که حق است، به کرسی بنشانیم.

ما در این نظریه یک تناقض می‌بینیم: امروز اگر جمهوری اسلامی ایران موفق بشود که در عراق حاکمیتی را، که مطابق نظریات و مورد پسند حاکمیت جمهوری اسلامی ایران باشد، روی کار آورد، در این صورت گرفتن خسارات از کشوری که خود صد میلیارد خسارت دیده، تلفات داده و حاکمیت آن هم در جهت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است، چه مفهومی پیدا می‌کند؟ تناقض در این جاست. اگر مسئله این است، که فقط باید خسارت را بدهند و از ایران خارج شوند، این چارچوسی برای تاسس صلح تعیین می‌کند. اگر مسئله این است، که حتماً باید حاکمیت عراق

عوض شود، آن وقت گرفتن خسارت از چنین کشوری حتما غیرممکن خواهد بود، چون همه می دانند که عراق اکنون امکان پرداخت خسارت را ندارد، تا ده سال دیگر هم چنین بهایی را نمی تواند بپردازد، مگر این که کشورهای عربی بهای این خسارت را تامین کنند. در این جاست که می بینیم در مجموع این مسئله، کلاف بفرنجی پیدا شده است.

آنچه که ما احساس می کنیم، این است که: تله ای از طرف امپریالیسم آمریکا کار گذاشته شده است. امپریالیسم آمریکا با تمام قوا کوشش می کند که همان نقشه اصلی خود را، که همه مسئولان و مقامات برجسته جمهوری اسلامی ایران هم به آن اعتراف دارند، یعنی تحمیل یک جنگ فرسایشی، عملی کند. دلایل ما برای اثبات این مدعا چیست؟

یکی این است که: ما می بینیم که امپریالیسم آمریکا سیاست خود را در هفته های اخیر ناگهان درجهت تحریک بیشتر برای ادامه جنگ، تغییر داده است. بازتاب این سیاست را ما در رادیوی "صدای آمریکا" و "بی بی سی" می بینیم. این تغییر در دو جهت است: از یک طرف امپریالیست های اروپایی و ژاپنی و همچنین پاکستان و ترکیه، که همه متحدان بی چون و چرای آمریکا هستند، وانمود می کنند که می خواهند مناسبات خود را با جمهوری اسلامی ایران تقویت کنند و احتیاجات جمهوری اسلامی ایران را برآورده سازند. از طرف دیگر همان ها با تمام قوا به عراق کمک و از آن حمایت می کنند. همه این ها دودوزه بازی می کنند. ترکیه و پاکستان را نگاه کنید: از یک طرف به تهران مراجعه می کنند و در پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران داد سخن می دهند، از طرف دیگر به عراق می روند و پشتیبانی خود را نسبت به رژیم صدام و دارو دست هاش اعلام می کنند. آمریکا هم اخیرا عین همین سیاست را در پیش گرفته؛ ژاپن هم همین طور، یک وزیر می فرستد به تهران و یکی به بغداد! در تهران کوشش می کند قراردادهایی را امضاء کند و در بغداد هم همین طور! همه آن ها کوشش می کنند که دوطرف را بیشتر تحریک کنند، تا این جنگ طولانی تر شود. ما این واقعیت را کاملا مشاهده می کنیم و فکر می کنیم که در پشت این واقعیت، سیاست بسیار مکارانه و مودیانه و توطئه شیطانی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم در منطقه نهفته است. از طرفی ما دیدیم که نماینده روزنامه "وال استریت ژورنال"، یعنی روزنامه وابسته به سرمایه داری بزرگ انحصاری آمریکا، روزنامه ای که مستقیا وابسته به راکفلر است، می آید به تهران و مفسری می شود، که روزنامه های ایران هم تفسیرهایش را درجهت "پشتیبانی از ایران!" منتشر می کنند. ولی از طرف دیگر، سئوالی که این آقا از رئیس جمهور می کند، این است که: چرا حزب توده ایران را تعطیل نمی کنید؟! چرا رابطه با شوروی را بالاخره قطع نمی کنید؟! ببینید در چه جهت مودیانه ای عمل

می‌کنند: از یک طرف تقاضای از بین بردن حزب توده، ایران و از طرف دیگر
تظاهر به تقویت جمهوری اسلامی ایران و تمجید از پیشرفت‌های جمهوری
اسلامی ایران! هر دو هم از جانب یکی از شناخته‌ترین ماموران شیطان
بزرگ - بزرگ‌ترین دشمن انقلاب ایران! سایر نمایندگان خیرگزاری‌ها و
مطبوعات امپریالیستی هم - مانند رویتر - عیناً همین کار را، در همین
مصاحبه‌های اخیر خود، انجام دادند.

ما می‌بینیم که به تبعیت از همین‌ها، در بسیاری از مطبوعات ایران و
به وسیله همان کسانی که ما معتقدیم کشمیری‌های مطبوعاتی هستند، نیز
شوروی‌ستیزی و ستیز علیه کشورهای سوسیالیستی، دامنه و توسعه زیادی
پیدا می‌کند، ولی تبلیغات علیه کشورهای امپریالیستی، با وجود تمام
جنایاتی که نسبت به انقلاب ایران می‌کنند - مثل آلمان غربی، که
دانشجویان ایرانی را اخراج کرده، و فرانسه، که تمام جنایتکاران ایران را
پناه داده، و از آن‌ها حمایت می‌کند - پائین‌تر می‌آید. سیل مسافران از
آلمان غربی و فرانسه و انگلستان و غیره، برای تجارت‌های بزرگ با ایران،
برای معاملات بزرگ با ایران، هر روز بیشتر به ایران سرازیر می‌شود. ژاپن
که دیگر جای خود دارد.

در این جا بد نیست، که در این مورد، به برخورد دوشخصیت، که در دو
قطب مقابل هم قرار داشتند، توجه کنیم:
اولی از بنی‌صدر است (اطلاعات - ۱۳/۱۱/۱۳۵۸):

"در مورد ژاپن و اروپا باید بگویم که ابرقدرت‌ها عرصه را
بر آن‌ها تنگ کرده‌اند. ما یک زمینه مشترک با ژاپن داریم
و آن این است که آن‌ها نیز مانند ما زیر تهدید ابرقدرت‌ها
هستند. آن‌ها به منابع انرژی ما احتیاج دارند و ما به
تکنولوژی آن‌ها."

دومی از آقای بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین است (کیهان -
۱۳۶۱/۸/۱۰):

بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین درباره دیدار هیئت
ژاپنی از ایران گفت:

یکی از دلایلی که ما علاقمندیم با کشور و ملت شمار روابط
گسترده‌ای داشته باشیم، این است که احساس می‌کنیم کشور
شما هم مثل ما از سلطه ابرقدرت‌ها رنج برده و مباران
شهرهای شما توسط آمریکا یکی از اعمال ددمنشانه ابرقدرت‌ها
است و ما در این موارد با شما نقاط اشتراک زیادی داریم...
البته این همان ژاپنی است که ۴ سال است - در موافقت با سیاست
دشمنانه آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران - پروژه عظیم مجتمع

پتروشیمی بندر امام خمینی را معوق نگه داشته است. این همان ژاپنی است که بلافاصله پس از اعلام محاصره اقتصادی از طرف آمریکا، از خرید نفت ایران برای مدت طولانی خودداری کرد و...

به این ترتیب، از یک طرف شعار "نه شرقی، نه غربی" دائما شکل "نه شرقی، نه غربی" به خود می‌گیرد و آن طرفش می‌شود "بازهم غربی، بازهم غربی". از طرف دیگر آمریکا با تمام قوا، از راه‌های مستقیم و غیر-مستقیم، کوشش می‌کند که نفوذ خود را در ایران پابرجا نگاه دارد. ما به یاد می‌آوریم که کندی در روزنامه نیویورک تایمز مقاله بسیار مهمی نوشته است، مبنی بر این که: به هیچ وجه نباید بگذاریم که پل‌های ارتباط ما با ایران خراب شود؛ بویژه در شرایط کنونی، که ارتباط مستقیم دشوار است، ما باید از راه دوستان خود در اروپای غربی و ژاپن و پاکستان و ترکیه، مناسبات با ایران را، هر قدر ممکن است، مستحکم تر کنیم. و این در حالی است که آمریکا پیوسته و پیگیر مواضع خود را برای حمله نظامی علیه ایران تقویت می‌کند (همان خبری که ما درباره بازسازی فرودگاه‌های نظامی آمریکا در ترکیه و نوسازی یک فرودگاه برای "واکنش سریع"، که به طور خیلی مشخص خلیج فارس هدف عملیاتش معین شده، گفتیم.) و در خلیج فارس به تدارک یک مانور دریایی با عمان دست می‌زند و اتحاد نظامی کشورهای خلیج فارس را تقویت می‌کند و تدارک یک پیمان نظامی، مثل پیمان "سنتو"، در جنوب ایران را می‌بیند، که در مطبوعات ایران هم منعکس شد.

همه این عوامل به ما نشان می‌دهد که توطئه‌ای از دوسو تدارک می‌شود: از یک سو نشان دادن روی خوش و اعلام آمادگی برای برقراری مناسبات عادی و مناسبات "دوستانه" تا حد تظاهر به پشتیبانی از ایران؛ و از سوی دیگر تدارک یک حمله بسیار خطرناک علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران. همه این‌ها به ما حکم می‌کند که: دقت فوق العاده زیاد برای دیدن ابعاد توطئه آمریکا ضرورت دارد. فراموش نکنیم که ژنرال ارشاد بنگلادشی با تمام صراحت گفته است که آمریکا طرفدار دولت‌های نظامی، نظیر بنگلادش، فیلیپین، تایلند و کره جنوبی است. (و ما هم به آن اضافه می‌کنیم: نظیر حکومت‌های نظامی در پاکستان، ترکیه و حکومت سابق سرهنگان در یونان، نظیر تمام حکومت‌های فاشیستی در کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا، نظیر حکومت سادات معدوم و...) ژنرال ارشاد گفته است که آمریکا خواستار چنین حکومت‌هایی است، و لذا غیرممکن است با حکومتی از قماش جمهوری اسلامی ایران، با حکومتی که یکی از هدف‌های اساسی‌اش، استقلال کامل از تسلط سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی امپریالیسم و در درجه اول امپریالیسم آمریکا است، سازش کند. پس هرگونه تظاهر به سازش، پوششی برای یک نقشه خائنه است.

فراموش نکنیم نامه "کارت تر به امام خمینی را - در دوران گرفتار بودن "کروگان ها" در ایران - که آن قدر محیلانو سازشکارانه از طرف هامیلتون جردن و قطب زاده تنظیم شده بود، یا نامه ای نظیر آن را، که احتمالا از طرف کندی به امام خمینی، نوشته شده بود. از این تظاهر به "دوستی"، حتی گاهی اوقات تظاهر عملی به "دوستی"، نباید گول خورد. هرگز گفته "امام خمینی را نباید فراموش کرد که: آمریکا دشمن اصلی و آشتی ناپذیر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و خلق های میهن ما و تمام خلق های جهان است.

ما این خطر را می بینیم که بعضی از دولت مردان ایران، در برخورد با مسایل روز، این مسائل عمیقا استراتژیک جهانی را، از دید خود کنار گذارند و در دامی بیفتند که امیرالیسم بسیار ماهرانه می گسترند.

در این جا مجبوریم که بخصوص به نقش مطبوعات ایران توجه کنیم، به نقشی که دوستان ناآگاه یا دشمنان آگاه در این مطبوعات ایفا می کنند، و تا حد بسیار زیادی می تواند به همان دید سیاسی، که تمام مبارزان مسلمان ما باید داشته باشند، صدمه بزند. در این جا فقط به یک نمونه اشاره می کنم، که این نمونه بایستی تعمیم داده شود:

ما می دانیم که در مسئله لبنان، یا لهستان، یا افغانستان، مطبوعات ایران تقریبا در همان جهتی مسائل را بازتاب دادند، و هنوز می دهند، که خواست محافل ارتجاعی امیرالیستی است؛ یعنی در درجه اول کمتر متهم کردن اسرائیل و آمریکا، و بیشتر مورد حمله قرار دادن اتحاد شوروی و سازمان آزادی بخش فلسطین و حتی سوریه و سایر نیروهای راستینی، که از جنبش خلق فلسطین حمایت می کنند. ما چقدر مطلب در مطبوعات مربوط به حاکمیت خوانده ایم، که نقش اتحاد شوروی را وارونه جلوه داده اند! اولی اخیرا مجله "سروش" - البته چنین چیزی در جمهوری اسلامی، کیهان، اطلاعات و صبح آزادگان چاپ نمی شود، حالا چطور در مجله "سروش آمده، خود قابل توجه است - در شماره ۸، آبان ۱۳۶۱، مصاحبه ای با یاسر عرفات را به نقل از مجله "اشپیگل"، چاپ آلمان غربی، منتشر کرده است:

"مصاحبه ای با یاسر عرفات"

خبرنگار: شما متحد قدرتمند دیگری غیر از اعراب داشتید و آن هم اتحاد جماهیر شوروی بود. اما مسکو کاری در جهت کمک به شما، هنگامی که از همه درخواست کمک کرده بودید، ننمود. آیا قلوب رهبران فلسطین هم سرد است؟
یاسر عرفات: خیر. به عقیده من، ما کمک های زیادی از دوستان اتحاد شوروی دریافت داشتیم. آن ها به ما، تا آن جا که می توانستند، کمک کردند. آن ها تا خط قرمز پیش رفتند و پیش تر نمی توانستند بروند، زیرا که با آمریکایی ها

برخورد می نمودند و آن وقت ریسک آغاز جنگ جهانی سوم را به گردن می گرفتند .

خبرنگار: اما طرفداران مسکو در داخل سازمان "ساف" ، مثل حواتمه وحیش، رهبران کرملین را به سبب خودداری شان در جریان کشتار بیروت به باد انتقاد گرفتند .
یاسر عرفات: اگر چنانچه چنین کاری را کرده باشند ، قدر مسلم از روی عجله و اشتباه بوده است . شوروی ، غیر از آنچه که انجام داده ، بیشتر نمی توانست ."

در حالی که امروز هم اگر روزنامه "جمهوری اسلامی را بخوانیم ، می بینیم که باز هم آن "تز" مسخره ، "سازش شوروی و آمریکا" در مسئله تجاوز به لبنان را مطرح کرده ، در حالی که به نظر ما دیگر این "تز" خیلی بی مزه شده است . ولی خوب ، "صلاح مملکت خویش خسروان دانند ." در واقع ما نمی دانیم که آن ها را جزو دشمنان دانای جمهوری اسلامی ایران بدانیم یا جزو دوستان نادان . ولی در هر حال به نظر ما ، حرکت بسیاری از نویسندگان مطبوعات ایران ، در جهت مخالف منافع واقعی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است . این راناریخ روشن خواهد کرد . و ما معتقدیم ، هر قدر هم که به ما لجن پراکنی کنند ، در مقابل تاریخ ، ما بدون تردید ، سربلند بیرون خواهیم آمد .

پیشنویس قانون کار ، ضد کارگری و خلاف قانون اساسی است .

پرسش: "شاه" کار آقای توکلی ، که به صورت پیشنهادی پیش نویس قانون کار مطرح شده ، در محافل کارگری و حتی در روزنامه های کیهان و جمهوری اسلامی ، بحث زیادی به راه انداخته است . نظر شما درباره "پیشنویس قانون کار چیست ؟

پاسخ: اگر راستش را بخواهید ، باید این گفته را ، که پیش نویس قانون کار آقای توکلی "شاه" کار است ، تایید کرد . این محصول کارخانه "جبهه" ائتلافی دفاع از سرمایه داری را واقعا می شود یک "شاه" کار نامید . و یکی از شوخ ها می گفت که: به این مناسبت باید از آقای توکلی و همکاران جمنده ، آقای معتد رضایی ، که نقش موثری در تدوین این پیش نویس داشته ، خیلی تشکر کرد ؛ چون واقعیت این است ، که این آقایان با این "شاه" کار خود ، طبقه کارگر ایران را به معنای واقعی بیدار کردند ، تا به خطر عظیمی پی

ببرد، که از ناحیه سرمایه‌داران تازه به قدرت رسیده و آن‌هایی که خود را در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران جا زده‌اند و به نام اسلام می‌خواهند پایه‌های سرمایه‌داری را هر قدر می‌شود، محکم‌تر و حقوق زحمتکش‌ان را، هر قدر ممکن است، تنگ‌تر و محدودتر کنند، متوجه اوست.

در دو هفته گذشته، تقریباً تمام روزنامه‌ها - تنها جمهوری اسلامی و کیهان نیست، روزنامه اطلاعات و روزنامه صبح آزادگان هم - که روز پنجشنبه ۲۷ آبان متن بزرگی را با امضای ۲۰۰ نفر از نمایندگان کارگران، علیه پیش‌نویس قانون کار چاپ کرده بود - آن‌طور که می‌شد انتظار داشت، در مقابل چنین قانونی، که تمام رنج و زحمت و تلاش ۵۰ ساله طبقه کارگر ایران را زیر پا می‌گذارد، موضع گرفتند و حتی از طرف نماینده کارگر حزب جمهوری اسلامی، آقای کمالی، به نام "خانه کارگر" و به نام مسئولین شوراها و اسلامی کارگران استان تهران، رسماً خواسته شد که پیش‌نویس قانون کار، پس گرفته شود.

حالا ببینیم که این پیش‌نویس قانون کار چیست؟ اول باید بگویم که:

در چند جلسه‌ای که در هفته گذشته تشکیل شد، با این که از طرف وزارت کار افراد برگزیده‌ای برای شرکت در بعضی از این جلسات دعوت شده بودند، کسانی که تصور می‌شد جزء موافقین آقای وزیر کار هستند و مدیریت‌ها آن‌ها را فرستاده بودند، با این همه در همه جا تقریباً به‌طور یک‌دست و با اکثریت قاطع اعتراض شدید نسبت به پیش‌نویس قانون کار و جنبه‌های واقعا کارگرسوز آن، به عمل آمده است. در جلسه اولی که از برگزیدگان خود آقای وزیر کار و آقای محمد معتمد رضایی در تهران تشکیل شد، اعتراضات خیلی شدیدی شد. روزنامه کیهان این اعتراضات را در نسخه اول خود - روز دوشنبه ۲۲ آبان ۶۱ - منعکس کرد. ولی ظاهراً به علت فشار، روز چهارشنبه ۲۴ آبان ۶۱، آن را "کم‌دودتر" کرد. بعد جلسه وسیع نمایندگان شوراها و کارگری استان تهران در سالن کارخانه دخانیات، به دعوت خانه کارگر و مسئولین شورای هماهنگی شوراها و اسلامی کارگری تشکیل شد، که در آنجا صدای اعتراض به آسمان رفت و طرفداران آقای وزیر کار مجبور شدند، که حتی به تهدید و توهین دست بزنند. جالب توجه این است، که عده‌ای از کسانی که در این جلسات صحبت کردند، بلافاصله، از طرف مسئولین کارخانجاتی که در جهت وزارت کار عمل می‌کنند، از کار برکنار یا معلق شدند. به این شکل از کسانی که به پیش‌نویس قانون کار انتقاد می‌کنند، انتقام‌جویی به عمل می‌آید. بالاخره کار به آنجا رسید، که آقای نخست‌وزیر، در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ها، صریحاً گفت که پیش‌نویس قانون کار هنوز هیچ رسمیتی ندارد،

در هیئت وزیران تصویب نشده و هیچ قانونی که حقوق کارگران را تامین نکند، حتما در هیئت وزیران تصویب نخواهد شد. صحبت آقای نخست وزیر - این طور که استنباط می شود - ظاهرا برای آرام کردن طغیان عدم رضایت و ناخشنودی کارگران است، که در جلسه کارخانه دغانیات، بازتاب پیدا کرده بود. بعد مصاحبه مطبوعاتی در "خانه کارگر" هست، که در روزنامه جمهوری اسلامی با تیتیر درشت منعکس شد که:

"مسئولین خانه کارگر در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی:

بهتر است وزارت کار، پیش نویس قانون کار را پس بگیرد. این ها عکس العمل هایی است که انجام گرفته. سرانجام آقای وزیر کار بعضی از نمایندگان کارگران و افراد کارگر را، با ذکر اسم، به وزارت کار دعوت کرد، به این امید که جلسه ای برای "تایید" تشکیل شود. آقای وزیر کار شخصیت های وزینی از مجلس - مانند آقای محمدزیدی و چند نماینده دیگر - را هم به این جلسه برد، به این امید که از آن ها برای توجیه پیش نویس خود کمک بگیرد. معذک، این جلسه هم مجددا تبدیل شد به جلسه اعتراض سخت نسبت به پیش نویس قانون کار، تا جایی که آقای وزیر کار، باز هم طبق شیوه همیشه خود، به تهدید کارگران دست زد. ولی حالا ببینیم که ادعای آقای وزیر کار مبنی بر این که پیش نویس قانون کار کاملا از روی فقه اسلامی تدوین شده است، تا چه حد با واقعیت تطبیق می کند؟ البته در این جا باید بگوییم که: ما به هیچ وجه فقیه نیستیم و ادعا هم نمی کنیم که اجازه داریم یا صلاحیت داریم که در فقه اسلامی بحث کنیم. آنچه که می توانیم بگوییم، فقط این است که در مورد فقه اسلامی توجیه های مختلفی از طرف فقهای اسلامی می شود. مثلا همین قانون اصلاحات ارضی از طرف سه فقیه عالی قدر اسلامی - آیت الله العظمی منتظری، آیت الله شهید بهشتی، آیت الله مشکینی - مورد تایید کامل قرار می گیرد، ولی از طرف بعضی مراجع دیگر فقهی، این قانون، بویژه بند "ج" و بند "د" آن، به عنوان یک قانون "کمونیستی" و "غیر اسلامی" تلقی می شود. به این ترتیب، اظهار نظر در این زمینه ها بسته به این است که از چه دیدگاهی فقه اسلامی مورد بررسی و استفاده قرار گیرد؛ یعنی می شود که قانون اصلاحات ارضی مصوبه شورای انقلاب را کاملا با فقه اسلامی مطابق دانست، و هم می شود که کسانی ادعا کنند که این قانون "غیر اسلامی" است. تصمیمات شورای انقلاب، که از طرف کسانی مانند آیت الله شهید بهشتی، آیت الله شهید مطهری، آیت الله العظمی منتظری، حجت الاسلام شهید دکتر باهنر، که همه فقهای اسلامی شناخته شده ای هستند، گرفته شده حتما با فقه اسلامی مطابقت داشته است. ولی معلوم نیست که آقای معتمد رضایی فقه اسلامی را در کجا خوانده، که خود را فقیه می داند، تا جایی که

به خود حق می‌دهد که بگوید: بسیاری از تصمیمات شورای انقلاب "غیر-اسلامی" هستند!

همان‌طور که گفتیم، ما در بحث فقه‌اسلامی، خودمان را ذی‌صلاح نمی‌دانیم، ولی محتوای پیش‌نویس قانون‌کار را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم، که احکام مندرج در پیش‌نویس قانون‌کار متأسفانه سوابق دیگری دارد. اولین سابقه خیلی قدیمی، این "تئوری" است که: "رابطه کارگر و کارفرما باید براساس توافق طرفین باشد." این "تئوری" را ما سال‌ها پیش در مطبوعات امپریالیستی شناخته‌ایم و با آن بحث کرده‌ایم. آلفرد مارشال و جورج کلارک، دو اقتصاددان مزدور امپریالیسم انگلستان، اولین کسانی هستند، که برای مقابله با مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری انحصاری در کشورهای سرمایه‌داری، این "تئوری" را وضع کردند که: ما اصلاً به قانون‌کار احتیاج نداریم. بگذار تمام مسائل کاروکارگری و کارفرمایی مثل "اقتصاد بازار آزاد" حل شود، که در آن هرکسی جنسی دارد، به هر قیمتی که می‌خواهد، می‌فروشد. کارگر هم همین‌کار را می‌تواند با کارفرما بکند. کارگر هم می‌تواند بگوید: من ساعتی ۵۰ دلار می‌خواهم. اگر کارفرما نداد، برود یک جای دیگر کار کند. کارفرما هم می‌تواند بگوید: من کار را ساعتی ۲ دلار می‌خرم، اگر کسی پیدا شد که به این قیمت بفروشد، به کارفرما خواهد فروخت. خوب، این که دیگر قانون لازم ندارد!

ولی ما می‌دانیم که زیر این حرف چه چیزی نهفته است. کارگر، با وجود خیل همیشه بیکار درکنار کارخانجات، درمقابل کارفرما اصلاً آزادی انتخاب ندارد، و در نتیجه مجبور است شرایط کارفرما را بپذیرد، هر قدر هم که این شرایط ظالمانه باشد. شرایط کارفرما یک روزی عبارت بود از ۱۶ ساعت کار با دستمزد فوق‌العاده نازل. هنوز هم در بعضی از نقاط ایران کارگران ۱۰ ساعت، ۱۲ ساعت کار می‌کنند. کارگران قالی‌بافی هم کارگر هستند. ولی ببینید که آن‌ها با چه شرایط و با چه مزدی مجبور به کارند و واقعاً چند ساعت در شبانه‌روز کاری‌کنند و چطور زندگی خود را فنا می‌کنند.

به این ترتیب، این "تئوری"، تئوری امپریالیستی است، این "تئوری" ناب سرمایه‌داری است، که حالا می‌خواهند با هزار من چسب، روپوش "اسلامی" برایش درست کنند. به نظر ما این کار، حداقل، خیلی ماهرانه انجام گرفته است. این حداقل اسمی است که ما می‌توانیم روی آن بگذاریم. پس به این نتیجه رسیدیم، که آلفرد مارشال و جورج کلارک، "تئوری" مذکور در پیش‌نویس قانون‌کار را وضع کرده‌اند، نه آقایان توکلی و معتمد رضایی! حالا باید دید که: خود این آقایان - که البته هر دو سرمایه‌دارزاده هستند - این "تئوری" را مطالعه و کشف کرده‌اند، یا این که مشاورانشان این "تئوری" را به آن‌ها جازده‌اند. به هر حال ما به آن‌ها پیشنهاد می‌کنیم

که مطالعه کنند، تا ببینند که عین این "تئوری"، شاید دهها سال پیش مطرح شده، و لذا دیگر در صحنه مبارزه طبقاتی جهان کهنه شده است. نکات دیگری هم در خود پیش‌نویس قانون‌کار، و بخصوص در توضیحات آقای معتمدرضایی درباره کار و کارگر هست، که خیلی خیلی جالب است، و ما به آن‌ها خواهیم پرداخت:

نخست در مورد تغییر نام کارگر به "کارپذیر" ! این هم خیلی سابقه دارد. اولین بار نازی‌های آلمان نام کارگر را حذف کردند و به‌جای آن، همین نام "کارپذیر" را گذاشتند. اصطلاح آلمانی آن هنوز هم در آلمان فدرال مرسوم است، یعنی *Arbeitnehmer* (کاربگیر یا "کارپذیر") به‌جای کارگر و *Arbeitgeber* (کاربرده) به‌جای کارفرما! بدین ترتیب، این دو اصطلاحی که آقای توکلی و آقای معتمدرضایی در پیش‌نویس قانون‌کار مطرح کرده‌اند، از فقه اسلامی نیامده، بلکه ارضیه نازی‌ها - یعنی بزرگ‌ترین دشمنان طبقه کارگر و هارترین مدافعان سرمایه‌داری انحصاری است!

"تئوری" دیگری که در پیش‌نویس قانون‌کار و در توضیحات آقای معتمد رضایی آمده، "وحدت منافع کارگران و سرمایه‌داران" است! این "تئوری" هم سابقه‌دار است. نازی‌های آلمان عین این "تئوری" را مطرح کردند. آن‌ها زیر نام "وحدت کارگر و کارفرما" ! سازمان‌های کارگری را از بین بردند و اسمش را "جبهه کار" (*Arbeitsfront*) گذاشتند. باز هم من اصطلاح آلمانی‌اش را می‌گویم، که دقیقاً بتوانند به همان‌جا مراجعه کنند. نازی‌ها می‌گفتند که اصلاً سازمان کارگری معنی ندارد، چون کارگران و کارفرماها، که اصلاً با هم تضادی ندارند! حالا عین این مطالب در این‌جا مطرح می‌شود، که "کارگر" و "کارفرما" مطرح نیست، "تضاد طبقاتی" اصلاً از بین رفته است! مثلاً آقای وزیر کار صریحاً اعلام می‌کند که:

"در قانون جدید کار، تفاوت طبقاتی عادلانه، جانشین تفاوت ظالمانه طبقاتی شده است!"

چیز عجیبی است! حالا ما برای این که ببینیم این "تفاوت ظالمانه" طبقاتی چگونه ناگهان به "تفاوت طبقاتی عادلانه" تبدیل شده، مقایسه‌ای می‌کنیم. مثلاً آقای معتمدرضایی می‌گوید که: در اسلام بین فقیر و غنی هیچ‌گونه تضادی نیست، یعنی یک فقیر و یک غنی "خیلی مهربان" در کنار هم زندگی می‌کنند، و آن چه در اسلام هست، تضاد اسلام و کفر است! حالا ما به فقهای اسلامی مراجعه می‌کنیم. شهید آیت‌الله بهشتی در دیدار با اعضای جهادسازندگی می‌گویند:

"من به شما می‌گویم که تا زنده‌ام تحمل نخواهم کرد نظامی را که در آن انسان‌های بسیار کم‌درآمد در کنار انسان‌های پردرآمد زندگی کنند. من این را تحمل نخواهم کرد."

ولی آقای معتمدرضایی ظاهرا معتقدند که این گفتار آیت‌الله‌شہید بہشتی، اسلامی نیست! برای این کہ در اسلام افراد فقیر و غنی تضادی ندارند و "خیلی مہربان" در کنار ہم زندگی می‌کنند! با این کہ آیت‌الله شہید بہشتی می‌گوید:

"تاریخ سراسر جنگ است. جنگ بین محرومان، مستضعفان با مترقان."

(صبح آزادگان - ۶۱/۳/۳)

حالا این "مترقان" از جمهوری اسلامی ایران رخت بر بستند، از بین رفتند و نابود شدند؟! و یا در مجله "پاسدار اسلام"، نشریہ دفتر تبلیغات اسلامی قم، آیت‌الله حسین نوری، یک شخصیت برجستہ فقه اسلامی، درباره اقتصاد اسلامی می‌نویسد:

"خلاصہ این کہ سرمایہ‌داری بہ اصطلاح غربی، سرچشمہ مفاسد و تباهی‌ها و پلیدی‌های فراوانی می‌گردد کہ آن‌ها بہ طور فہرست‌وار عبارتند از:

اختلاف فاحش طبقاتی، رواج ظلم و بی‌دادگری، شروع فساد و فحشا، سلطہ استعمار، بروز جنگ‌ها و تشنجات، محرومیت روز افزون ضعفا از مزایای زندگی، اشباع حاجات غیر ضروری و تولیدی کالاہای تجملی و غیر لازم."

بدین ترتیب، آیت‌الله حسین نوری ۷ مورد برای فساد اقتصاد سرمایہ‌داری ذکر کردہ است. حالا واقعا آقای توکلی و آقای معتمدرضایی معتقدند کہ سرمایہ‌داری دیگر در ایران نیست؟ پس آن کہ، بہ گفتہ آیت‌الله ملکوتی، ۳۶ میلیون در عرض سه ماہ سود برده، اسمش چیست؟ آن کہ، بہ گفتہ آیت‌الله شہید صدوقی، در عرض یک سال بہ اندازہ ۲۰ سال دوران طاغوت سود برده، اسمش چیست؟ این تفاوت فاحش طبقاتی نیست؟ چطور شما اسم این را می‌گذارید "تفاوت طبقاتی عادلانہ"؟! و چطور آن کارگری کہ الان درآمد واقعی، نصف درآمد سه سال پیش است، با آن کسی کہ در سه ماہ ۳۶ میلیون سود می‌برد، بہ صورت یک فقیر و یک غنی، "خیلی مہربان" در کنار ہم زندگی می‌کنند؟!!

آیت‌الله حسین نوری، در مورد مسئلہ اول - اختلاف طبقاتی - این طور اظہار نظر می‌کند:

"یکی از شوم‌ترین مفاسد سرمایہ‌داری امپریالیستی، کہ ابعاد زشت و نفرت‌انگیز آن در ارکان جامعہ، پلیدی و تباهی می‌آفریند و انسان را از فطرت خویش دور و جدا می‌سازد، پیدایش اختلاف شدید و فاحش طبقاتی است. در چنین جوامعی یک اقلیت محدود، طبقہ مرفہ جامعہ را

تشکیل می دهند ، که از فرط فزونی پول و ثروت و نوعاً افراط در عیاشی و تنوع طلبی و تجمل خواهی به فساد کشیده می شوند و اکثریتی فقیر و محروم که در آتش رنجها و گرفتاریها و نابسامانیهای زندگی می سوزند و این رنجهای طاقت فرسا را یا با شکیبایی فوق توصیف و تصور متحمل می گردند و یا به فساد کشیده می شوند و حتی برخی از آنها تبدیل به عامل و آلتی می شوند که وسایل عیش و عشرت آن ثروتمندان فاسد از طریق آنها تامین می شود . البته اختلاف طبقاتی به این شکل ، هرگز با اقتصاد اسلامی منطبق نیست و اسلام چنان که گفته ایم مبانی اقتصادی و قوانین زندگی انسانها را طوری تنظیم کرده است که در صورت پیاده شدن ، فقر و محرومیت از جامعه بشری ریشه کن می شود و همه افراد جامعه از یک زندگی نسبتاً هماهنگ و رفاه بخش برخوردار می گردند . از حضرت صادق نقل می کنند : فقر و احتیاج و محرومیت های دیگر که با چهره های گریه و زشت خود ، سلامت و حیات انسانها را به مخاطره می اندازند ، همه و همه معلول ستمها و بی رحمی های سرمایه داران است ."

این گفته های آیت الله حسین نوری را - با مقام شامخی که از لحاظ فقهی دارند - با نظریات آقای معتمد رضایی ، که برای ثروت اندوزی حد و حصری قایل نیستند ، مقایسه کنید . سرمایه داران ما ، که تقریباً همه شان - به استثنای بعضی ، که تعدادشان بسیار بسیار کم است - از نوع همان کسانی هستند که آیت الله نوری می گوید : از فرط فزونی پول و ثروت ، افراط در عیاشی و تنوع طلبی ، به فساد کشیده شده اند . دست اینها را می خواهند آزاد بگذارند .

در این جا من جمله ای را هم از آقای وزیر بازرگانی می خوانم ، که خیلی گویاست . ایشان در روزنامه " جمهوری اسلامی " (۶۱/۶/۳۰) چنین اظهار نظر کرده اند :

" واقعا بعضی از کسانی که در تجارت و توزیع قرار داشتند ، در آن حدی قرار دارند ، که باید قطع دست به آنها ، و یا به معنای فرهنگ اسلامی ، قطع دست سارق ، به آنها اطلاق شود . لکن همه این طور نیستند . "

خوب ، حالا آیا اینهایی که آقای وزیر بازرگانی معتقد هستند که بایستی ، به عنوان سارق ، قطع دست بشوند ، همان ۳۶ میلیون سود برده های یاد شده از جانب آیت الله ملکوتی نیستند ؟ آیا اینها صاحبان همان کارخانجاتی نیستند ، که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز

جمعه خود درباره آن‌ها گفتند: محصولات کارخانه را با کمک جمهوری اسلامی، که نظم معینی را برای آن نامین کرده، به قیمت‌های ارزان تهیه می‌کنند و به ده برابر قیمت تهیه شده در بازار آزاد - بازار سیاه - بفروش می‌رسانند؟ آیا این‌ها همان سرمایه‌دارانی نیستند که وربرکار و معاون وی، می‌خواهند سرنوشت میلیون‌ها کارگر را به دست آن‌ها بسازند، که هرطور می‌توانند آن‌ها را استثمار کنند؟

به نظر ما، این نمونه‌ها و این اظهارنظرها برای نشان دادن محتوای پیش‌نویس قانون کار و آنچه که در پشت آن پنهان شده، به اندازه کافی گویاست.

به نظر ما، ناتوجه به آنچه که می‌خواسم و می‌شنوم، دو نوع فقه وجود دارد: یکی فقه آیت‌الله شهیدیهشتی، آیت‌الله العظمی منتظری، آیت‌الله فقیهدالقانی، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله حسین‌نوری - معنی تصویب‌کنندگان قانون اصلاحات ارضی - فقهی که امام خمینی به آن در مورد محرومان و مستضعفان توجه می‌کنند؛ و دیگری فقه کسانی مثل آقای توکلی و آقای معتمدرضایی، که معتقد هستند سرمایه محدودحصر ندارد و هر کسی می‌تواند حتی از خرید نیروی کار کارگران، بی‌حد و حصر سرمایه جمع‌آوری کند.

در این‌جا من برخی از "کلمات قصار" آقای معتمدرضایی را، که ظاهرًا از تهیه‌کنندگان اصلی پیش‌نویس قانون کار و از سرسخت‌ترین مدافعان آن هستند، فهرست‌وار می‌خوانم، چون داستان بدون شرحی است و احتیاج به تفسیر ندارد. ایشان می‌فرمانند:

"قانون گذشته را از این نظر خلاف شرع می‌دانیم که الزام می‌کند، اگر قانون کار گذشته را براساس توافق اجرا کنند، اشکالی ندارد...

اصلاً نفس کارگری از نظر اسلام با کراهت به آن توجه می‌شود و توصیه می‌شود مردم خود مستقلًا بروند کار بکنند، بروند از بیابان بوته جمع کنند."

معنی این حرف آن است که: ما دیگر به کارخانه ذوب‌آهن و موسسات نفتی احتیاج نداریم! این "کریه" است، که کارخانه ذوب‌آهنی به وجود بیاید و آهن ذوب کند. این "کریه" است، که نفت استخراج شود و کارخانجات عظیم پتروشیمی تاسیس شود! مردم باید بروند از بیابان بوته جمع کنند و با این بوته زندگی کنند!

آقای معتمدرضایی می‌گوید:

"مالکیت حد کمی ندارد. یک نفر می‌تواند مالک هر مقدار چیز باشد، اشکالی ندارد. از راه‌های مختلف هم

می شود مالک شد ، مثلا معاوضه کار با مزد . "

معنی این حرف آن است که : هژبریزدانی هم می تواند در ایران از راه معاوضه کار با مزد مالک باشد ! "کروپ" هم می تواند ! تمام سرمایه داران و انحصارات بزرگ آمریکا هم می توانند در ایران وجود داشته باشند ، هیچ اشکالی هم ندارد ! ولی آن ها سرمایه خود را از کجا می آورند ؟ البته این دیگر به آقای معتمدرضایی مربوط نیست ، که این سرمایه ها محصول کار کيست ؟ ! این گفته که : آن جایی که یکی غنی هست ، حتما هزاران فقیر در آن جا سر گرسنه به زمین می گذارند ، به آقای معتمدرضایی مربوط نیست ؟ ! فقط ایشان مدافع آن هستند که "مالکیت حدکمی ندارد" ! قانون اساسی هم که می گوید : باید از تراکم سرمایه در دست افراد جلوگیری کرد - و من ماده آن را در ابتدا خواندم - به نظر آقای معتمدرضایی حتما یک قانون "غیراسلامی" است و باید "اصلاح" شود !

آقای معتمدرضایی می گوید :

"اعتقاد من این است که همیشه بخش خصوصی جلو می افتد . یعنی مسلما اگر دو کارخانه داشته باشیم ، یکی دولتی و یکی خصوصی ، بخش خصوصی مزایای بیشتری را خواهد داد ."

ماه ها است که ما می گوئیم : کسانی هستند در داخل حاکمیت ، که با تمام قوا می کوشند که زیرپای بخش دولتی دینامیت بگذارند و آن را منفجر کنند . برای این که بخش دولتی نتواند کار کند ، آن ها خرابکاری می کنند ، تا ثابت شود که بخش خصوصی حتما بهتر است و با بستن تمام کارخانجات را واگذار کرد به بخش خصوصی ! اس بدیده در تمام وزارت خانه ها هست . من به زودی درباره نام کسانی که با تمام قوا در این زمینه مشغول فعالیت جدی هستند و می خواهند زیربنای قانون اساسی را خراب کنند ، صحبتی خواهم کرد .

آقای معتمدرضایی می گوید :

"کارگر در سود و زیان کارگاه هیچ سهمی ندارد . ولی آیا می شود یک درصدی از سود ، علاوه بر مزد ، به کارگردداد ؟ بله می شود . به شرطی که ضمن قرارداد صاحب کار ببخشد آن درصد از سود را به کارگر ."

یعنی صاحب کار اس جا به کارگر "بخشن" می کند ! کارگر حقی ندارد که از سود کار خود بهره مند شود ! ولی اگر شما حداقل برابری را قبول دارید ، باید بدانید که سه عامل در اس جا کار می کنند : کار کارگر ، کار مدیریت و کار سرمایه . خوب ، اس ها هر سه ، نسبت به محصول کاری که به وجود می آید ، حق برابر دارند . صل کشاورزی . دهقان روی زمینی که ادعا

می‌شود متعلق به یک مالک است، کار می‌کند، ابزار کار مال مالک است. بذر مال دیگری است. گاو مال گاودار است. این عوامل مختلف در محصول کار باهم می‌توانند شریک شوند. چرا در مسئله کارگری چنین چیزی ممکن نیست؟ این‌ها سئوالاتی است که همه را آقای معتمدرضایی باید جواب بدهند.

آقای معتمدرضایی می‌گوید:

"مسئله نماینده اصلا مطرح نیست. یعنی اگر در جلسات رسیدگی ما یا در عقد قرارداد دسته‌جمعی کار، کلمه نماینده به کار رود، باطل است."

تمام کارگران ایران ۵۰ سال مبارزه کرده‌اند، برای آن که قرارداد دسته‌جمعی ببندند. ولی مثلا ۳۰ هزار کارگر ذوب‌آهن که نمی‌توانند بیایند در یک جلسه بنشینند، قرارداد امضاء کنند. بالاخره این قرارداد می‌باید به‌طور دسته‌جمعی با کارگران امضاء شود. در نتیجه کارگران باید نماینده خود را معین کنند. الان شرایط کار غیر از آن دورانی است که این مطالب مطرح شده است. کارخانه ۱۰-۳۰-۴۰ هزار نفری در دوران سابق وجود داشته‌است، که بتوان درباره مسائل آن صحبت کرد. بایستی این مسائل با شرایط کنونی منطبق شود.

آقای معتمدرضایی می‌گوید:

"آن‌هایی که در ذهن دارند که (این قانون) بر علیه مستضعفین است، این را از کله‌شان بیرون کنند، اگر مسلمان هستند. اگر که التقاطی و نامسلمان هستند، که سرنوشتشان معلوم خواهد بود، یا به اوین می‌روند، یا باید از این مملکت بگذارند بروند."

به این ترتیب، خیل عظیم کارگرانی که در این یک هفته مخالفت خود را با پیش‌نویس قانون کار ابراز داشتند و اعتقاد دارند که این قانون علیه طبقه کارگر است و منافع طبقه کارگر را در نظر نمی‌گیرد، به عقیده آقای معتمدرضایی، یا باید این حرف‌ها را از کله‌شان بیرون کنند - البته این حملات را ما در دوران آریامهر از مسئولین آن وقت خیلی زیاد شنیده‌ایم - یا این که ما به شما مارک می‌زنیم که شما "التقاطی و نامسلمان" هستید و باید بروید اوین، یا از این مملکت خارج بشوید! البته کارگران هم که از مملکت نمی‌توانند خارج شوند، چون نه آن ۵۰ هزار تومان را دارند، که به قاجا قچیان بدهند تا از مرز بگذرند، و نه این که فرزندان در آمریکا تحصیل می‌کنند، نا می‌توانند از آن "حقوق" استفاده کنند، و نه صد هزار تومان طلا و جواهر دارند، که با آن بتوانند بروند در خارج زندگی کنند. کارگران به این ترتیب مجبور هستند که حتما به اوین بروند! باید جای

تازه‌ای برای ده‌ها و صدها هزار کارگری، که مخالف پیش‌نویس قانون‌کار هستند، در اوین باز کنند!

همه این‌ها نشان‌دهنده آن است که "فرهنگ مردمی" امثال معتمد رضایی‌ها چقدر با فرهنگ خط‌امام خمینی، که می‌گوید: باید همیشه با مردم بود، فاصله دارد و میان ماه من تاماه گردون - تفاوت از زمین تا آسمان هشتم است.

آقای معتمد رضایی می‌گوید:

"در مورد قوانین شورای انقلاب که تشکیک بکنید یا

نکنید، بعضا من خودم برخورد کردم که این قوانین غیر-

اسلامی بوده است."

در این باره، که آقای معتمد رضایی مصوبات شورای انقلاب را "غیراسلامی"

می‌داند، قبلا صحبت کردیم، و این اظهار نظر ایشان فقط تأیید گفته ماست.

آقای معتمد رضایی می‌گوید:

"در قرارداد اجاره، اگر منعقد شود، کارمزد ومدت باید

معین باشد. سایر چیزها به توافق است. می‌تواند ساعت

کار، مرخصی، اوقات استراحت، صرف ناهار، وقت نماز را

تعیین کنند در قرارداد و درجایی هم که معین نشد، به

عرف معمول برمی‌گردد."

حالا که گفته‌اند، نماینده کارگر قبول نیست، پس هر کارگری باید با

صاحب‌کار قرارداد ببندد. مثلا در کارخانه ذوب آهن، ۳۰ هزار کارگر

باید برای سه‌ماه یا ۶ ماه با کارفرما قرارداد ببندند و درباره هر کدام از

این مسائل، با کارفرما چانه بزنند، چون کارفرما به یکی می‌تواند بگوید:

من ۸ ساعت کار می‌خواهم؛ به یکی می‌تواند بگوید: من ۹ ساعت کار

می‌خواهم؛ به یکی می‌تواند بگوید: من ۱۰ ساعت کار می‌خواهم. و کارگران

هم مقابل آن را بگویند. یکی بگوید: من ۴ ساعت کار می‌خواهم؛ یکی

بگوید: من ۱، ۲، ۳ ساعت کار می‌خواهم. در مورد مزد نیز به همین ترتیب.

با این ترتیب، مثل این‌که فقط خود آقای معتمد رضایی باید بیرون یک

چنین جربانی را اداره کنند!

آقای معتمد رضایی می‌گوید:

"در هیئت بدوی حل اختلاف، یک نماینده از وزارت

کار، یک کارپذیر به انتخاب وزیر کار و یک صاحب‌کار به

انتخاب وزیر کار هست."

یعنی سه نماینده، عضو هیئت بدوی حل اختلاف را وزیرکار انتخاب

می‌کند! خیلی جالب است!

آقای معتمدرضایی می‌گوید :

"کارگر می‌آید می‌گوید: ما قرارداد کردیم که مرا بیمه کنند و هیچ دلیلی هم ندارد که این را ثابت کند. کارفرما می‌گوید: ما چنین شرطی نکردیم. یک قسم می‌خورد که شرط نکردم (و تمام می‌شود). دیگر دنبال مأمور تحقیق رفتن، به دنبال مردم رفتن... این حرف‌ها همه‌اش منتفی است."

آقای معتمدرضایی می‌گوید :

"من کارفرما ادعا می‌کنم که این کارگر مزدش روزی ۱۵۰ تومان است و کارگر ادعا می‌کند که نه، مزدش روزی ۲۰۰ تومان است. بنده مدعی هستم که کارگر مزدش روزی ۱۵۰ تومان است. کارگر قسم می‌خورد که مزدش روزی ۱۵۰ تومان نیست. کارگر ادعا کرده که مزدش روزی ۲۰۰ تومان است و من قسم می‌خورم که مزدش روزی ۲۰۰ تومان نیست. آن مزدی که کمتر است ملاک رسیدگی می‌شود."

می‌پرسم: آقای معتمدرضایی! حالا اگر آمدند سر ساعت کار دعوا کردند، یعنی کارگری گفت: من یک ساعت کار قرار است بکنم؛ کارفرما گفت: نه، ۸ ساعت کار قرار است بکنی؛ کارگر گفت: برای مزد ۱۵۰ تومان، من یک ساعت کار قرار است بکنم؛ کارفرما گفت: برای ۱۵۰ تومان تو باید ۸ ساعت کار بکنی؛ هر دو هم حاضرند قسم بخورند؛ شما کدام یک را قبول می‌کنی؟ قاعدتا این دفعه بیشتر را قبول خواهی کرد، نه کمتر را!

آقای معتمدرضایی می‌گوید :

"از قول من به همه کارگرانی که بلا تکلیفند بگویید: بروند کار دیگری پیدا بکنند...!"

مثل این که کار ریخته توی خیابان! در کشوری که الان ۴ میلیون بیکار دارد، مگر این که بیکاران بروند "بوته جمع بکنند"، یعنی همان کاری که ایشان پیشنهاد کرده‌اند!

آقای معتمدرضایی می‌گوید :

"کارگران بلا تکلیف... بروند سرکار. انشاءالله قانون کار جدید که می‌آید، تکلیفشان را روشن خواهد کرد. منتظر نمانند تا تکلیفشان روشن شود. قدر مسلم این است که نمی‌شود کارگری را به کارفرما تحمیل کرد و چون نمی‌شود، کارگر نباید منتظر بماند، تا یک روز قانون جدید اسلامی پیاده شود، تا او را برگرداند سرکارش. از این خبرها نیست، چون از این خبرها نیست، توصیه کنید که بروند سرکار و هروقت هم حقشان تعیین شد، انشاءالله وصول

خواهد شد...!"

بعضی جاها دیگر کار به شوخی کشیده است. آقای معتمد رضایی می گوید:
"امسال که مزد را تعیین کردی، اگر قرارداد ۹۰ ساله
هم باشد، تا آخر ۹۰ سال هم به دعوا نمی خوری، هر چند
تورم بالا برود..."

واقعا که همه اینها در جهت مستضعفان است! یعنی اگر کارگری از روی
ناآگاهی، از روی استیصال، به خاطر این که بچه هایش گرسنه اند، اجبارا
پذیرفت که برای یک سال حاضر است که ده تومان در روز مزد بگیرد و کار
کند، ولی تورم در این یک سال صد درصد شد، و کارگر با ده تومان دیگر
نان هم نتوانست بخرد، - این کارگر هیچ گونه حقی ندارد! سرمایه داری که
کار کارگری را یک سال پیش به روزی ۱۰ تومان خریده، و حالا روزی ۴۰
تومان قیمت آن است، حق دارد سود ببرد، هر قدر دلش بخواهد، می تواند
به ۳۶ میلیون تومان های سه ماهه خود اضافه کند، ولی کارگر هیچ گونه حقی
ندارد! واقعا اگر این را می خواهند به نام "اسلام" تحویل کارگران بدهند،
خیلی برای جامعه ما منفی خواهد بود.

ما در اول، از آقای توکلی و آقای معتمد رضایی برای این قانونی که
نوشته اند، تشکر کردیم. زیرا کافی است همین مواد را تکثیر کنند و به
کارگران بدهند و برایشان توضیح بدهند که عواقب این مواد یعنی چه،
تا کارگران بفهمند که سرمایه داری ایران چه خواب وحشتناکی برای طبقه
کارگر دیده است. الان سرمایه دار دارد از حمایت کارگران از انقلاب و از
دشواری هایی که در نتیجه جنگ و محاصره اقتصادی برای دولت انقلابی
پیش آمده، سوء استفاده می کند، و در همان حال به وسیله نمایندگان خود
در حاکمیت، چنین توطئه ای علیه منافع طبقه کارگر را تدارک می بیند.

اینها نمونه های بسیار جالبی بود. نمونه های دیگری هم هست، که
اگر بخواهیم درباره همه آنها صحبت کنیم، خیلی زیاد به درازا خواهد
کشید. لذا در این جا باید این بحث را تمام کنیم و نتیجه بگیریم:

به طور کلی به نظر ما، قانون کار پیشنهادی وزارت کار، یک قانون کاملا
ضد کارگری است. قانونی است خلاف قانون اساسی. قانونی است که -
چنانکه گفته شد - منافع طبقه کارگر را، مبارزات ۵۰ ساله طبقه کارگر
را، زیر پا می گذارد. قانونی است که به قوانین دوران اولیه غارت
سرمایه داری در اروپا شبهه است، زمانی که طبقه کارگر کوچکترین تشکیلی
نداشت و نمی توانست به هیچ وجه منافع خود را به سرمایه داران تحمیل
کند. از این جهت ما به تمام معنی، مبارزه ای را که کارگران ایران علیه
پیش نویس قانون کار شروع کرده اند، مورد تایید قرار می دهیم. البته ما
مطمئنیم که سرمایه داری ایران و کسانی که پشت این قانون ایستاده اند،

انواع تهمت‌ها را به تمام مبارزان طبقه کارگر خواهند زد و قبل از همه به همه کارگران خواهند گفت که: هرکس علیه پیش‌نویس قانون کار صحبت کند، "توده‌ای" است. این برجسب را می‌زنند، برای این که کارگران را از میدان به‌در کنند. اشکال دیگری راهم حتما مورد استفاده قرار خواهند داد: کارگران را اخراج خواهند کرد، برای این که آن‌ها به نا شب محتاج شوند و بالاخره بیایند و تسلیم شوند. ولی ما فکر می‌کنیم که در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، نیروهایی هستند که از منافع طبقه کارگر دفاع کنند و نگذارند که چنین جریانی بتواند زمینه پیدا کند. البته ما صراحتاً می‌گوییم که: این مسئله به هیچ‌وجه مربوط به آن پشتوانه‌ای نیست که وزیرکار و تهیه‌کنندگان پیش‌نویس قانون کار مطرح کرده‌اند، یعنی این که فقه اسلامی محتوای آن را تایید می‌کند. به نظر ما، تهیه‌کنندگان پیش‌نویس قانون کار، که عبارتند از: مدافعان سرسخت سرمایه‌داری بدون قید و شرط و بی‌حد و حصر، توانسته‌اند پیش‌نویس قانون کار را در چارچوب "فقه اسلامی" جا بدهند. همان‌هایی که می‌توانند با اصطلاحات خود و با اشکال مختلفه، قانون اصلاحات ارضی مصوبه فقهای عالی‌قدر جمهوری اسلامی ایران را "ضداسلامی" معرفی کنند، برای پیش‌نویس قانون کار هم چنین رویوش‌هایی درست کرده‌اند.

یکی از اصول دیگری که در پیش‌نویس قانون کار کاملاً مشهود است، عبارت است از: دشمنی با تشکلهای کارگری، که در این زمینه، در بحث‌های گذشته، به اندازه کافی درباره سیاست آقای توکلی، وزیرکار و تمام وزارت کار کنونی صحبت کرده‌ایم. درحقیقت محتوای پیش‌نویس قانون کار عبارت است از: آزادی مطلق سرمایه‌داران در تحمیل همه شرایط خود به کارگران، بدون هیچ‌گونه تعهد، و استثمار و غارت بدون حد و حصر دسترنج محرومان جامعه.

امیدواریم که از شناخت نادرست دوستان و دشمنان، ضربه‌های کاری به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران وارد نیاید.

دوستی چند مطلب را از روزنامه‌های مختلف جمع کرده و فرستاده، که جالب است. در این‌جا آنچه بویژه جلب نظر می‌کند این است که: در روزنامه‌های ایران گاه‌گاه مطالبی منعکس می‌شود، که به کلی مخالف با مطالب دیگری است که در آن‌ها انتشار می‌یابد. مثلاً: در یک روز در دو روزنامه دو مطلب جالب منتشر شده است. یکی در روزنامه «کیهان» (۲۳)

آبان ۶۱) است، زیر عنوان "اقدامات پنهانی آمریکا علیه ملت‌های جهان همچنان ادامه دارد." مقاله‌ای که زیر این تیتیر، از منابع آمریکایی ترجمه شده، چنین است:

"چرا اوضاع نیکاراگوئه را بی‌ثبات نکنیم؟ ساندینیست‌ها دوستان ما نیستند، آن‌ها (ساندینیست‌ها) با برژنف و کاسترو همکاری می‌کنند. آن‌ها مخالفان رژیم ال‌سالوادور را مسلح می‌کنند... آن‌ها یک خطر جدی برای راستگرایان حاکم بر گواتمالا و هندوراس به‌شمار می‌روند. چرا مخالفان افغانی را مسلح نکنیم؟ درحقیقت ما چنین کاری را انجام می‌دهیم. چرا برای معمر قذافی ایجاد مانع نکنیم؟ ما این کار را می‌کنیم."

چرا کمک‌مالی به "همبستگی" (در لهستان) نکنیم؟ اگر دست به چنین کاری بزنیم، اکثر آمریکایی‌ها با این کار موافقت، منتهی ترجیح می‌دهند، که مخفی بماند. چیزهای بدتری از عملیات مخفی وجود دارد...

برخی توطئه‌های انجام شده به‌دفاع از دموکراسی آمریکا، به‌انهدام دموکراسی در دیگر کشورها می‌انجامد. برای نمونه در شیلی سازمان "سیا" دولت سالوادور آلنده را ساقط کرد. وی یک مارکسیست بود، که... به‌قتل رسید... به‌دنبال جنگ ویتنام و رسوایی واترگیت، یک ممنوعیت قانونی بالقوه روی چندین نوع عملیات مخفی مفسوش وجود داشت. صدها تن از کارمندان "سیا" اخراج شدند. بکنگه درخواست کرد که هر عملیات مخفی به‌اطلاع بکنگه برسد و جیمی کارتر بود که تولد دوباره عملیات مخفی را رهبری کرد. با اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی و گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی در ایران، سازمان "سیا" به‌بازسازی منابع مخفی قدرت و ترغیب پرداخت. در اولین سال حکومت رونالد ریگان، بودجه جاسوسی تا ۲۵٪ افزایش یافت...

در ادامه بحث، مقاله به‌نقش "سیا" در براندازی حکومت دکتر مصدق و قتل لومومبا، و همچنین در توطئه "خلیج خوک‌ها" علیه کوبای انقلابی و در توطئه قتل سرهنگ قذافی اعتراف کرده و همه آن‌ها را به‌عنوان اقدام "ضرور" برای سیاست آمریکا توجیه کرده است. این سیاست، عینا در ایران و افغانستان و لهستان و خاورمیانه و آمریکای مرکزی و جنوب

آفریقا و کامبوج در حال حاضر در جریان است .

خوب ، این مطلب را در روزنامه " کیهان می خوانیم ، بعد هم مقالات کیهان را درباره " همستگي " در لهستان ، درباره " توطئه های شوروی در افغانستان و . . . می خوانیم . انسان دچار تعجب می شود که چطور این مقاله را در کیهان منتشر می کنند ، ولی عینا از نظریات آمریکا در مورد لهستان و افغانستان پیروی می کنند .

مطلب دیگر در روزنامه " اطلاعات (۶۱/۸/۲۳) است :

" پایگاه هوایی جدید آمریکا در ترکیه .

به گزارش واحد مرکزی خبر از بن : آمریکا جهت استفاده نیروهای واکنش سریع ، یک پایگاه جدید در ترکیه ایجاد می کند . در این زمینه مطبوعات آلمان گزارش داده اند : آمریکا ضمن ایجاد یک پایگاه هوایی جدید در شرق ترکیه ، دو فرودگاه موجود در این منطقه را گسترش می دهد . بنا به همین گزارش این سه پایگاه هوایی جهت هواپیماهای بمب افکن در نظر گرفته شده است که در عین حال می تواند مورد استفاده بمب افکن های دور پرواز و هواپیماهای سنگین باربری و هواپیماهای سوخت دهنده قرار گیرد . این پایگاه ها جهت استفاده نیروهای واکنش سریع در نظر گرفته شده است . . . این پایگاه جدید همچنین می تواند مورد استفاده هواپیماهای " ناتو " جهت رسیدن به تهران ، که در فاصله ۸۵۰ کیلومتر و آبادان ، که در فاصله ۱۱۰۰ کیلومتری آن قرار دارد ، واقع شود . "

این مطالب را می خوانیم و بعد تعجب می کنیم از این که معذک کشور ترکیه " دوست " دولت ایران محسوب می شود و مناسبات " مودت آمیز " بین ایران و ترکیه وجود دارد ، که روز به روز هم توسعه می یابد ! واقعا کدام یک از این ها را باید باور کرد ؟ به نظر ما ، این اطلاعات را باید باور کرد . ترکیه متحد آمریکاست . ترکیه خوب می داند که این پایگاه ها علیه شوروی کاری نمی توانند انجام دهند . مسئله " حمله به شوروی در آینده " نزدیک وجود ندارد . " واکنش سریع " برای حمله به منطقه " خلیج فارس " است . این تدارکی است علیه انقلاب ایران ؛ تدارکی است علیه آنچه که در ایران علیه آمریکا انجام گرفته . آمریکا الان در ترکیه و پاکستان علیه جمهوری اسلامی ایران ، مشغول وسیع ترین فعالیت است و جاسوس های آن ها در ایران ، آزادانه مشغول گردش و رفتن و رفتن کارهای خود هستند ، یعنی نقشه براندازی جمهوری اسلامی ایران را تدارک می بینند . برای این که به ما نگویند : شما از کجا می دانید که جاسوس های آن ها این جا آزادانه رفت و

آمد می‌کنند، ما چنین کسانی را فوراً به "اطلاعات هفتگی" (۱۹ تا ۲۶ آبان ۶۱) مراجعه می‌دهیم. از "خاطرات گارتر":

"... از همه این‌ها مهم‌تر، ما اطلاعاتی از طرف یک نفر که نمی‌شود او را معرفی کرد (بایستی حتماً از مقامات مهم باشد) دریافت کردیم که با خصوصیات محل و تاسیسات سفارت آشنا بود (حتماً آدم خیلی واردی باید باشد) و می‌دانست که گروگان‌ها کجا قرار دارند. چه تعداد و چه نوع محافظانی در اوقات مختلف آن‌جا هستند و برنامه کار روزانه گروگان‌ها و محافظان آن‌ها چیست! این اولین باری بود که ما به محل دقیق گروگان‌ها پی بردیم."

خوب، این مسئله خیلی خیلی جالب است. بعد کارتر اضافه می‌کند:

"ماورین ما که آزادانه تحت پوشش بازرگان و خبرنگار به داخل و خارج تهران رفت و آمد می‌کردند، به دقت میزان مراقبت و هویشیاری محافظان را بررسی کرده بودند."

گارتر که دیگر حتماً وارد است و اطلاعاتش نیز دقیق است. ماورین ایشان آزادانه، تحت پوشش بازرگان و خبرنگار، به داخل و خارج تهران رفت و آمد می‌کردند! حالا شما به فرودگاه مهرآباد مراجعه کنید و ببینید که در روز چند خارجی از کشورهای غربی، مانند آلمان غربی، ایتالیا، انگلستان، فرانسه و ژاپن به ایران می‌آیند؟ آمریکایی‌ها هم با پاسپورت‌های آلمانی و ونزوئلایی و کشورهای مختلفه به ایران راه پیدا می‌کنند. آن‌ها می‌آیند این‌جا و آزادانه، تحت پوشش بازرگان و خبرنگار، به داخل و خارج تهران رفت و آمد می‌کنند. این‌ها هستند که تدارک چنین نقشه‌های شیطانی را می‌بینند. ولی با کمال تأسف، ما می‌بینیم که حتی سرجاسوس‌های این‌ها، امثال همان جاسوس افغانی‌الاصل - جاسوس مستقیم "سیا" آمریکا - که اخیراً از زندان آزاد شد و از طریق هوایی به آمریکا رفت - در تهران و در تمام شهرستان‌های ایران مشغول رتق و فتق امور خود هستند. علاوه بر این‌ها، از آن نوع اول، که تمام رفت و آمدهای سفارت و تعداد پاسدارانی که آن‌جا هستند و ساعت کارشان و... را به‌کارتر اطلاع دادند، مسلماً هنوز هم هستند. چون ما تا حالا - غیر از یک قطب‌زاده - از ده‌ها و ده‌ها قطب‌زاده دیگر - که مثل کشمیری در دستگاه نفوذ کرده‌اند و مشغول خرابکاری از همه‌نوع هستند، اطلاع دقیقی نداریم. کشمیری‌های مطبوعاتی را ما از محصول کارشان، بلافاصله می‌توانیم تشخیص بدهیم و بشناسیم. ولی کشمیری‌هایی را که در دستگاه دولتی هستند، به این آسانی نمی‌شود پیدا کرد.

به‌نظر ما، مراقبت فوق‌العاده زیادی از طرف مقامات جمهوری اسلامی

ایران در این زمینه لازم است. در این زمینه باید به گفتگویی که حجت الاسلام خامنه‌ای، با "واحدشناسایی حزب جمهوری اسلامی" داشتند - و امروز در مطبوعات منتشر شد - اشاره کنیم. ایشان به درستی توجه دادند که دشمن، ماهرانه و مودیانانه، خود را در دستگاه‌های حاکمیت جا می‌زند و از آن جمله در حزب جمهوری اسلامی، آن هم نه فقط برای نقشه‌های کوتاه مدت، بلکه برای نقشه‌های درازمدت، و بسیار لازم است که افراد را شناسایی بسیار دقیق کنند. ولی این مسئله نه فقط در چارچوب حزب جمهوری اسلامی، بلکه در چارچوب مجموعه دستگاه دولتی ایران، حتی در سازمان‌های امنیتی، باید مورد توجه قرار گیرد. چون آن جا بیش از هر جای دیگر مورد توجه امپریالیسم و سازمان‌های جاسوسی آن است؛ برای این که اگر یک نفر مثل کشمیری را بتوانند در آن جا جا دهند، او می‌تواند در موقع لزوم بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به انقلاب وارد آورد. ما نمونه‌های این‌ها را داریم و در بحث دیگری به این موضوع مفصل‌تر خواهیم پرداخت.

در ارتباط با خبرهایی که در مورد ترکیه و سیاست آمریکا در مورد افغانستان و غیره در این جا مطرح کردم، خبر جالب دیگری هم هست، که در اطلاعات (۲۴ آبان ۱۳۶۱) منتشر شد که بدنیست آن را هم بگویم، چون این خبر دیگر تعریف کاملاً روشنی است از دو کشوری که روابط خیلی "دوستانه" و "مودت‌آمیز" با ما دارند. اطلاعات می‌نویسد:

"حکومت‌های نظامی بهترین دوستان آمریکا"

واحد مرکزی خبر به نقل از یونایتد پرس گزارش داد: ژنرال ارشاد رهبر نظامی بنگلادش، که هفت ماه پیش قدرت را در دست گرفت و در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام کرد، گفت: رژیم‌های مقتدر و خودکامه بهترین دوستان آمریکا هستند. وی که در یک مصاحبه اختصاصی شرکت کرده بود، اضافه کرد: از زمان به دست گرفتن قدرت، یعنی در ۲۴ مارس گذشته، توانسته است کشور را تحت کنترل درآورد و بدین ترتیب از حمایت آمریکا برخوردار شده است. رهبر نظامی بنگلادش در قسمت دیگری از مصاحبه‌اش گفت: من توانستم آرامش را به کشور بازگردانم و اگر این‌طور نیست، چرا آمریکاییان از من حمایت می‌کنند (!) ارشاد گفت: آمریکا به‌طور سنتی از رژیم‌هایی که ارتش در آن تسلط دارد، حمایت می‌کند. رهبر بنگلادش گفت: بر سر مارکوس (رئیس رژیم فیلیپین) چه آمده است؟ شما آمریکاییان از مارکوس حمایت می‌کنید. بر سر کره جنوبی چه آمده است؟ بر سر تایلند چه آمده است؟ شما آمریکاییان از آن‌ها حمایت

می‌کنید. ارشاد تاکید کرد، بهترین دوستان آمریکا در جهان، حکومت‌های نظامی هستند."

و آن‌طور که می‌دانیم، در ترکیه و پاکستان هم دو حکومت نظامی، با دو کودتای نظامی، هر دو با اطلاع "سیا"ی آمریکا و "پنتاگون" آمریکا، به قدرت رسیده‌اند و هر دو، با حذف کلیه آزادی‌ها، حکومت می‌کنند و هر دو هم جزو متحدین درجه اول آمریکا و همه متحدین آمریکا در منطقه به‌شمار می‌روند.

خبر جالب دیگری هم در روزنامه جمهوری اسلامی (۲۹ آبان ۶۱) منتشر شده، که حاکی از آن است که چگونه اکنون پاکستان برای آمریکا، در نقاط دیگر، مشغول فعالیت است:

"خبرگزاری هندگزارش داد: بخش ویژه پلیس دهلی نو،

یک شبکه جاسوسی مهم پاکستان در وزارت دفاع هند را

کشف کرده است. این گزارش حاکی است افراد دستگیر شده

که در بخش حساس تحقیق و گسترش وزارت دفاع کار

می‌کردند، به‌طور منظم اطلاعات مهم محرمانه در اختیار

سفارت پاکستان قرار دادند."

ما بارها در گذشته این مسئله را مطرح کرده‌ایم، که بعد از اشغال لانه

جاسوسی توسط دانشجویان مسلمان پیروخط امام، وظایف "سیا" در ایران

به متحدان آمریکا، یعنی به "میت" - سازمان جاسوسی ترکیه، به سازمان

جاسوسی کره، جنوبی و به سازمان جاسوسی پاکستان محول شده است. این

اطلاع دقیق را ما در همان موقع به مقامات حاکمه دادیم. و این کاملاً مسلم

است که سازمان‌های جاسوسی کشورهای متحد نظامی آمریکا، در تمام کشورها،

با "سیا" و "پنتاگون"، یعنی با دستگاه جاسوسی نظامی و سیاسی آمریکا،

همکاری مستقیم و متحد دارند. ما اطلاعات مربوط به این همکاری‌ها را،

که مرکز هم الان در خود پاکستان است، و همچنین اسم و مشخصات

افراد از "سیا" را، در اختیار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران گذاشتیم.

حالا ما این اخبار را در روزنامه‌ها می‌خوانیم، و بعد به محض این‌که درباره

ترکیه و پاکستان، حرفی می‌زنیم، ما را متهم می‌کنند که ما می‌خواهیم روابط

ایران را با دو کشور "دوست" و "اسلامی" تیره کنیم و ایران را در سیاست

خارجی منزوی سازیم!

ما امیدواریم که از این شناخت نادرست دوستان و دشمنان، ضربه‌های

کاری به انقلاب شکوهمند کشور ما و جمهوری اسلامی ایران وارد نیاید.

پیام تاریخی امام خمینی درباره کردستان را پیاده کنید!

پرسش: روز ۲۶ آبان ماه مصادف بود با سالگرد پیام تاریخی امام خمینی در سال ۱۳۵۸ درباره کردستان. اکنون سه سال از این پیام تاریخی می‌گذرد، ولی ما با کمال تأسف شاهد آن هستیم، که این پیام در هیچ‌یک از زمین‌ها پیاده نشده است. برعکس، خبرهای نگرانی‌آوری می‌رسد، که همزمان با پیشرفت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در مناطقی که تا کنون در حیطه تسلط مسلحانه گروه‌های ضدانقلابی در کردستان ایران بوده است، جریان مخصوصی می‌گوشد که با خشونت و انتقام‌جویی و بدرفتاری نسبت به افراد ساده، مردم شهر و روستا را در کردستان، نسبت به جمهوری اسلامی ناخشنود و ناراضی کند. نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ: در این باره اول بایستی نظر خودمان را اصولاً درباره حل مسئله ملی در کشوری مثل ایران دومرتبه یادآوری کنیم، و بعد در مورد مسئله کردستان بعضی نکات را تذکر بدهیم.

درباره حل مسئله ملی در کشور کثیرالمله‌ای مانند ایران، که در آن خلق‌های متعددی با آداب و رسوم و زبان متعلق به خود، ولی با یک سلسله مشارکت در تاریخ و سنت‌ها و روابط اقتصادی و غیره زندگی می‌کنند، یعنی در مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و عامیت باهم زندگی می‌کنند، ما در برنامه حزب نظرمان را به‌طور خیلی روشن بیان کرده‌ایم.

به‌نظر ما، در کشورهای مثل کشور ایران، که چنین وضعی موجود است، یعنی همان‌طور که گفتم، خلق‌های گوناگون با یک سلسله ویژگی‌های ملی و با یک سلسله مسائل مشترک، در کنار هم زندگی می‌کنند، یگانه راه‌تأمین واقعی وحدت اجتماعی و وحدت ملی عبارت است از: ایجاد شرایطی، که در آن خلق‌ها، داوطلبانه و دوستانه، حاضر شوند که در یک مجموعه ملی زندگی کنند. هرگونه تلاش برای تحمیل نظریات، خواست‌ها و تمایلات یک خلق به خلق دیگر، یا به خلق‌های دیگری، که خلق‌های کوچک‌تر هستند، ستم ملی را برقرار می‌کند، و ستم ملی هیچ‌وقت قادر به تأمین وحدت واقعی و داوطلبانه خلق‌ها نیست. به این ترتیب، ما معتقد هستیم، که در چنین کشورهایی، احترام متقابل به ویژگی‌های خلقی و ملی، چه از لحاظ مذهبی، چه از لحاظ زبان، چه از لحاظ سنن و آداب و رسوم، شرط اول همکاری و وحدت است. به این دلیل است که ما معتقد هستیم که خودمختاری اداری و فرهنگی اولین شرط تأمین وحدت ملی است، و اگر این شرط مراعات

نشود، هر نظام دیگری، نظام ساختگی، نظام غیراستواری است، و با جریان تاریخ متزلزل خواهد شد و نمی‌تواند بقا داشته‌باشد. بر این اساس، ما طرفدار این هستیم که در واحدهای ملی آذربایجان، کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا، یعنی مناطق ترکمن‌نشین، و مناطق عرب‌نشین ایران، می‌بایستی خودمختاری‌های فرهنگی و اداری حتما مراعات شود. این یگانه راه است. این نظر اصولی و کلی ماست.

در مورد مسئله کردستان هم ما، از همان آغاز، برنامه مفصل و مشخصی در زمینه تامین خودگردانی یا خودمختاری - ما به اسمش زیاد پای‌بند نبودیم و نیستیم - مطرح کردیم. به عقیده ما، اگر آن نکات مراعات شود، وحدت واقعی و مستحکم خلق کرد با خلق آذربایجان و خلق فارس، که دو خلق همسایه خلق کرد در ایران هستند، و با همه خلق‌های ایران، برقرار خواهد شد.

اهمیت پیام تاریخی امام خمینی در ۲۶ آبان ۱۳۵۸ و اظهارات آیت‌الله‌فقید طالقانی، که از طرف امام خمینی برای پیدا کردن راه حل واقعی مسئله کردستان به آن‌جا مسافرت کردند، در شناختن همین اصول به عنوان پایه برای رفع ناراحتی‌ها و نگرانی‌هاست.

ولی در این زمینه هم - مانند سایر زمینه‌ها - با کمال تأسف پدیده‌های ناسالم دیده می‌شود. در عمل ما در کردستان شاهد آن هستیم، که از طرف جناح‌هایی از افراد مسئولیت‌دار، چه در مقامات دولتی و نظامی و چه در نهادها، سیاست کردستیزی آشکار و آگاهانه‌ای دنبال می‌شود، که پیامدی جز دشمنی بین خلق‌های کرد و فارس ندارد. البته ما معتقد هستیم که همه مسئولان در این زمره نیستند. مثلا نماینده امام، که به کردستان مسافرت کردند، اظهار نظرهای بسیار مثبتی کردند، که برای خلق کرد خیلی آرام‌کننده بود. ولی پس از مراجعت ایشان به تهران، برخی از مسئولین - که اخیرا ما شنیدیم حتی بعضی‌هاشان بازداشت و محاکمه شده‌اند - عملیاتی انجام دادند، که غیر از تشدید کینه و دشمنی بین خلق کرد و خلق فارس - که بیشتر پاسداران از میان آن هستند - نتیجه دیگری نمی‌توانست داشته باشد.

واقعیت این است، که ما صدسال است شاهد آن هستیم، که با سیاست سرکوب نمی‌توان با خلق کرد، که می‌خواهد با حقوق برابر، مثل خلق‌های دیگر، در چارچوب یک میهن واحد، میهن ما ایران، زندگی کند، روبرو شد. همه انواع و اقسام سیاست‌های تحمیل در گذشته، از جمله کوچ‌دادن‌های جنایتکارانه دوران رضاخان - که صدام هم همان را خواست اجرا کند و با عدم موفقیت روبرو شد - کشتارها و قلع و قمع‌های وسیع، تخته‌قاپو کردن‌های خونین، انجام گرفته، ولی آرامش را در کردستان برقرار نکرده است.

علتش هم این است که: اگر از یک طرف بخواهند خواست‌های بحق خلق کرد را، با سیاست تحمیل، سرکوب کنند، از طرف دیگر امپریالیسم و ارتجاع می‌توانند از آن سوءاستفاده کنند و با تحریک نیروهای کرد، آن‌ها را به راه‌های غلط بکشانند. حوادث صدساله اخیر به‌خوبی نشان داده است، که دشمنان خلق‌های ایران و عراق و ترکیه چگونه همیشه توانسته‌اند از این وضع سوءاستفاده کنند و نگذارند که وحدت واقعی ملی در این مناطق به‌وجود آید. از این جهت است که ما بازم تکرار می‌کنیم: می‌بایستی در راه پیاده کردن پیام امام خمینی درباره کردستان، به‌طور جدی و عملی کوشش شود.

ولی ضمناً ما با سؤال‌کننده در یک مسئله اختلاف نظر داریم، و آن این است که: در سؤال این‌طور احساس می‌شود که گویا جریان حاکم در کردستان عبارت است از همین جریان تخریب‌کننده، انتقام‌جویی و خشونت. در حالی که به نظر ما، در عین این‌که در فاصله معینی، این جریان در آن‌جا خیلی تأثیر داشته، ولی اطلاعاتی که اخیراً از کردستان رسیده، حاکی است که در بعضی از شهرها، بویژه در شهرهای مهم، مثل مهاباد و سنندج، در رهبری سپاه و مسئولیت‌های اساسی، تغییراتی در جهت تسکین دادن مردم و از بین بردن آثار این خشونت‌ها پیدا شده و حتی عده‌ای از مسئولین سابق مورد تعقیب و بازداشت قرار گرفته‌اند. و ما امیدواریم که این جریان دامنه پیدا کند و مسئولینی که نمی‌توانند محتوای واقعی انسانی و خلقی پیام امام خمینی را در کردستان پیاده کنند، از آن‌جا دور شوند، و یک سیاست جذب و جلب، در چارچوب همان شرایطی که ما پیشنهاد کرده‌ایم، یعنی واگذاری خودگردانی یا خودمختاری اداری و فرهنگی به خلق کرد، درپیش گرفته شود و بدین‌سان "مسئله کردستان" سرانجام حل شود.

به نظر ما، نیروهای وابسته به امپریالیسم و صدام در کردستان باید حتماً قلع و قمع شوند. این حتماً ضرور است. بدون این نمی‌شود آرامش واقعی مردمی را در کردستان تأمین کرد. ولی همزمان با آن و بدون هیچ‌گونه انحرافی، بایستی به خلق کرد اعتماد کرد و به مذهب و آداب و رسوم و زبان خلق کرد احترام کرد و نگذاشت که در کردستان سیاست عظمت‌طلبی فارس میدان پیدا کند. باید اجازه داد که کودکان کرد در مدارس ابتدایی بتوانند به زبان کردی تحصیل کنند. البته زبان فارسی هم باید آموزش داده شود. در مدارس متوسطه می‌توان وزن فارسی را نسبت به کردی کمی سنگین‌تر کرد. اگر مدارس عالی در کردستان باز شود، برای یکسان نمودن تحصیلات برای همه - چون نمی‌شود در مدارس عالی به دوزبان تدریس کرد - می‌توان در آن‌جا فقط به زبان فارسی تدریس کرد.

همه این‌ها شرایطی خواهد بود، که حتما می‌تواند به تامین صلح پایدار مبتنی بر وحدت داوطلبانه و دوستی خلق‌های فارس و کرد، کمک کند. با تحمیل نظریات به‌وسیله پاسداران اهل یزد و کرمان در کردستان، حتما به نتایجی که برای انقلاب ایران ضرور است، نخواهیم رسید.

به‌نظر ما، خلق کرد در انقلاب شرکت کرده، از انقلاب پشتیبانی کرده، به انقلاب امیدوار شده و از ضدانقلاب ضربه دیده است. دولت موقت به‌دست صباغیان‌ها و وزیر دفاع وقت و افسران آریامه‌ری، که در آن دوره قدرت داشتند، امثال آن‌هایی که بعداً دور بنی‌صدر را گرفتند - همه این‌ها با تمام قوا کوشش کردند که کردستان را به منطقه ناآرام، به منطقه "یاغی" تبدیل کنند، برای این که از آن‌جا می‌خواستند به انقلاب ایران صدمه بزنند و جمهوری اسلامی ایران را فلج کنند. در دوران بنی‌صدر این سیاست ادامه پیدا کرد و امثال باقری‌ها این سیاست را در ارتش دنبال کردند. خود بنی‌صدر با تمام قوا از هرگونه امکان رسیدن به راه حل در کردستان جلوگیری کرد. باوجود توصیه‌هایی که امام خمینی می‌کردند، که پیام تاریخی ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۵۸ پایه آن بود، معذک خرابکاری این عناصر وابسته و متمایل به امپریالیسم آمریکا مانع از این شد، که "مسئله کردستان" حل شود. البته ناسیونالیست‌های نزدیک‌بین در کردستان هم، که علی‌رغم واقعیت‌های دنیای موجود، فکر می‌کنند که یگانه‌راه حل مسئله کرد این است که مناطق کردنشین در کشورهای ایران و عراق و ترکیه و سوریه، از کشورهای مادر خود جدا شوند و یک کردستان واحد مستقل به‌وجود بیاورند - چیزی که در دنیای کنونی ماهیچ‌گونه زمینه عینی و عملی ندارد - این‌ها هم در عمل به سیاست خصمانه‌ای علیه سایر خلق‌های منطقه دست می‌یازند، که در نتیجه عملاً تبدیل می‌شوند به عناصری در دست امپریالیسم، که در هر مرحله‌ای از آن‌ها علیه کشورها و رژیم‌ها و حکومت‌هایی که موضع ضد امپریالیستی دارند، سوء استفاده می‌کند. به این ترتیب، آن‌ها عملاً آب به آسیاب دشمن اصلی خلق‌ها، یعنی امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، می‌ریزند. البته در کنار این ناسیونالیست‌های نزدیک‌بین و معتقد، عناصر وابسته به امپریالیسم هم هستند، که باکمال زیرکی و مکاری، از تمایلات خلقی این ناسیونالیست‌ها و توده‌های وسیع خلق کرد، که دنبال این شعارهای گمراه‌کننده می‌روند، سوء استفاده می‌کنند و جنبش‌هایی به‌سود امپریالیسم به‌راه می‌اندازند.

به‌نظر ما، بی‌اثر کردن این تحریکات، تنها از راه اتخاذ یک سیاست سالم و درست ملی در مورد خلق کرد و همچنین در مورد سایر خلق‌های ایران ممکن است. راه‌حل‌های نظامی سرکوب‌گرانه تاثیرهای موقتی دارد.

راه‌حل‌های نظامی فقط داروهای تسکین‌دهنده موقتی هستند، ولی مرهمی برای شفای واقعی زخمی که الان صدسال است ادامه دارد، نخواهند بود. به نظر ما، در دوران اخیر، بویژه سازمان آموزش و پرورش در کردستان نقش بسیار منفی در ایجاد ناراضی‌ت‌های درمیان خلق کرد و راندن بسیاری از جوانان کرد به سوی منحرفین و ناسیونالیست‌های نزدیک‌بین و دارودسته‌های وابسته به امپریالیسم داشته و با سیاست‌های تحریک‌آمیز و اشتباه‌آمیز خود، ضرر بسیار جدی به هدفی که امام خمینی برای حل مسئله کردستان معین کرده‌اند، وارد ساخته است.

ما از روی خیرخواهی مطلق این مسائل را مطرح می‌کنیم و امیدواریم که در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران گوش شنوایی برای این مسائل پیدا شود و با احساس مسئولیت به این تذکرات دوستانه و دلسوزانه ما توجه‌کنند.

گسترش مناسبات بازرگانی و اقتصادی میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری، پیروزی صلح است.

پرسش: در دو هفته اخیر در جهان مسائلی پیش آمده است، از قبیل تصمیم ریگان به برداشتن تحریم‌های اقتصادی در مورد اتحاد شوروی، "مسئله لهستان"، "مسئله افغانستان"، مناسبات چین و اتحاد شوروی و مسافرت سرمایه‌داران آمریکایی به مسکو. در مطبوعات ایران خیلی کوشش شده است که همه این مسائل به عنوان "سازش شرق و غرب" مطرح شود. خواهش می‌کنیم در این باره توضیحاتی بدهید.

پاسخ: تقریباً همه مسائلی که دوست پرسش‌کننده ما مطرح کرده، درست است. واقعیت این است که ریگان بالاخره در سیاست تحریک‌آمیزی، که به عنوان پایه برای تدارک سیاست جنگ‌افروزانه خود انتخاب کرده بود، با شکست خیلی جدی روبرو شده است. سیاست امپریالیسم آمریکا از زمان آخر دوران کارتر و بعد هم دوران حکومت ریگان، در جهت تشنج‌فزایی در جهان، در جهت تشدید مسابقه تسلیحاتی و در جهت تجاوز به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در سراسر جهان و تجاوز به کشورهای ازبندرنه و حتی تجاوز به کشورهای سوسیالیستی عمل کرده است. امپریالیسم آمریکا برای اجرای این سیاست بهانه‌جویی هم کرد، از جمله در مورد اوضاع افغانستان - کمک نظامی دولت شوروی به دولت افغانستان برای سرکوب تحریکات آمریکایی و پاکستانی در افغانستان - و در مورد اوضاع لهستان - اعلام وضع

فوق العاده از طرف دولت لهستان، برای مقابله با تحریکات "اتحادیه" همبستگی". آمریکا به بهانه این حوادث جریان وسیعی را به عنوان "تحریم اقتصادی اتحاد شوروی" همراه انداخت. البته همه این بهانه‌ها ساختگی بود. علت اصلی "تحریم اقتصادی" آمریکا علیه اتحاد شوروی، مسئله مهم و تازه‌ای است، که در جهان پیش آمده، و آن این است که: اروپای غربی و ژاپن تلاش می‌کنند که شاید بتوانند خود را از سلطه مطلق امپریالیسم آمریکا بر منابع انرژی زا - به طور عمده نفت - آزاد کنند، تا در شرایط اضطراری کاملاً دست بسته تسلیم آمریکا و تسلیم ماجراجویی‌های آمریکا نشوند. این گرایش از مدت‌ها پیش در اروپای غربی و ژاپن دیده می‌شود - علی‌رغم این که این کشورها در تمام مسائل استراتژیک با امپریالیسم آمریکا علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های بخش ملی و جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی جهان موافقت دارند و با آن یکسان عمل می‌کنند و همکاری خود را در این زمینه‌ها هر روز عمیق‌تر می‌کنند. بحران اقتصادی بزرگ در اروپای غربی و ژاپن و آمریکا هم براهیمیت و حدت مسئله افزوده است. در نتیجه این وضع پیش آمده، که اروپای غربی و ژاپن، در عین هماهنگی صد درصد با آمریکا در تمام مسائل استراتژیک، در یک مسئله با آمریکا اختلاف شدید پیدا کرده‌اند و آن عبارت است از: مسئله معاملات گاز با اتحاد شوروی و تجارت با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برای درازمدت. در این جا بین اروپای غربی و ژاپن از یک طرف و آمریکا از طرف دیگر اختلاف عمیقی پیدا شده، که البته خیلی مهم است. برای این که مسئله فقط لوله گاز، یک معامله نیست، مسئله عبارت است از: بیست سال همکاری اقتصادی! چون مسلم این است، که در برابر چهار میلیارد مترمکعب گاز شوروی، که به اروپای غربی، یعنی کشورهای آلمان فدرال، ایتالیا، فرانسه، حتی انگلستان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ صادر می‌شود، مقادیر زیادی ارز به دست اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی، که خط لوله گاز از آن‌ها عبور می‌کند، خواهد رسید و آن‌ها این ارز را می‌توانند به صورت خریدهای بزرگ صنعتی از کشورهای غربی به مصرف برسانند. پس مسئله فقط مسئله دسترسی به منابع انرژی‌زا نیست، بلکه به دنبال آن مسئله اقتصادی خیلی بزرگی هم خواهد آمد، یعنی میلیاردها دلار اضافه می‌شود به تجارت کشورهای سوسیالیستی با کشورهای اروپای غربی، و این مبادلات اقتصادی به جلوگیری از تشدید بحران اقتصادی، که امروز اروپای غربی را به شدت تهدید می‌کند، کمک خواهد کرد.

به این ترتیب، اروپای غربی و ژاپن با آمریکا در مسئله مهمی، که تا حدودی اهمیت استراتژیک هم پیدا می‌کند، اختلاف نظر پیدا کردند. در

این جا بود که آمریکا شروع کرد به تحمیل نظریات خود. آمریکا مشت روی میز کوبید و گفت: ما مدافع درجه اول دنیای غرب و سرمایه داری هستیم. راکت‌های ما و بمب‌های اتمی ما است که از دنیای غرب حمایت می‌کند. پس شما هم باید حرف ما را بشنوید. اگر شما به معامله‌تان با اتحاد شوروی ادامه بدهید، ما هم شما را تحریم اقتصادی می‌کنیم، تحت فشار اقتصادی می‌گذاریم و اجازه نخواهیم داد از دستگاه‌هایی که شما از روی مدل‌های آمریکایی ساخته‌اید، استفاده کنید، و غیره و غیره. یعنی آمریکا خواست "تحریم اقتصادی" را حتی شامل اروپای غربی و ژاپن هم بکند.

ولی آمریکا در اجرای این "تحریم اقتصادی" با دو مانع بزرگ روبرو شد: یک مانع داخلی و یک مانع جهانی. مانع جهانی عبارت بود از این که: کشورهای اروپای غربی، به علت بحران شدید اقتصادی و منافعی که از ایجاد لوله‌گاز می‌برند، حاضر نشدند که در این جا با آمریکا کنار بیایند و اولتیماتوم آمریکا را رد کردند. آن‌ها رسماً اعلام کردند که ما، علی‌رغم اولتیماتوم آمریکا، این معامله را ادامه خواهیم داد، و عملاً ادامه دادند.

در همان حال معلوم شد که اصولاً تمام این تحریم‌ها کوچک‌ترین تاثیری در اقتصاد اتحاد شوروی نمی‌تواند داشته باشد. حتی اگر کشورهای اروپای غربی ماشین‌ها راهم تحویل ندهند، لوله‌گاز رادشوروی خواهند ساخت، زیرا امکانات داخلی اتحاد شوروی آن قدر زیاد است، که می‌تواند از امکانات اضافی کشورهای اروپای غربی چشم‌پوشی کند. تمام کارشناسان و اقتصاددانان غرب هم اعتراف کردند که "تحریم اقتصادی" آمریکا علیه اتحاد شوروی کوچک‌ترین تاثیری در اقتصاد اتحاد شوروی ندارد. کار حتی به متلک‌های متقابل کشید؛ مثلاً وزیر خارجه فرانسه خیلی صریح گفت که: اگر آمریکا خیلی دلش می‌خواهد به شوروی برای لهستان و افغانستان فشار بیاورد، خوب است که از فروش گندم به شوروی - که شوروی احتیاج روزمره به آن دارد - جلوگیری کند! لوله‌گاز در سال ۱۹۸۴ تمام می‌شود، یعنی هنوز ۲ سال مانده، در حالی که ذرت برای گاوهای شوروی یک احتیاج فوری است. با این فشار آمریکا ممکن است بهتر به نتیجه برسد! یعنی مسئله به شوخی کشید. البته وزیر خارجه فرانسه هم می‌داند، که اگر آمریکا فروش غلات را به اتحاد شوروی تحریم کند، خودش بیشتر ضرر خواهد دید - و این هم مانع داخلی بود - همان‌طور که یک‌بار تحریم کرد، و بعد از مدتی مجبور شد تحریم را بشکند و فروش غله به اتحاد شوروی را از سر بگیرد، چون ضررش متوجه خود کشاورزان و تولیدکنندگان غلات در آمریکا می‌شد، نه اتحاد شوروی، برای این که شوروی خیلی زود توانست احتیاجات خود را از سایر کشورها خریداری کند.

به این ترتیب، فشار سه‌جانبه به این شکل شروع شد: از یک طرف اروپای

غربی و ژاپن حاضر نشدند که تسلیم آمریکا شوند. از طرف دیگر آشکار شد که این تحریم در اقتصاد اتحاد شوروی بدون تاثیر است. و بالاخره در داخل خود آمریکا، نه فقط از طرف کشاورزان، بلکه حتی از طرف جناح بزرگی از صاحبان صنایع آمریکا، که بحران صنایع شان را سخت تهدید می کند، دولت آمریکا برای لغو تحریم تحت فشار قرار گرفت.

واقعیت این است که در آمریکا فقط ۳ بخش از سرمایه داری بزرگ در حال رونق است: یکی بخش نظامی - صنعتی است، که مرتباً سفارشات جدید اسلحه از دولت آمریکا می گیرد و سودهای میلیاردی می برد. دیگری بخش نفت است، که با در اختیار داشتن بازار نفت جهان سرمایه داری سودهای کلان می برد. سومی هم بخش مالی است، که از راه داده قرضه به کشورهای "جهان سوم" سود می برد. ولی بخش صنعتی آمریکا دچار بحران شدیدی است. همین دیروز ما شنیدیم، که صنایع فولاد آمریکا الان ۳۰٪ کمتر از امکان خود کار می کند، یعنی ۳۰٪ از کارگران فولاد آمریکا الان بیکار هستند، و بقیه ۷۰٪ کارگران فولاد هم مجبور شده اند، که با کسر ده درصد از دستمزدها موافقت کنند، تا محل کارشان حفظ شود. یعنی سرمایه داران آمریکایی از بیکاری کارگران برای کم کردن دستمزد آنها سوء استفاده کرده اند. کارگران فولاد آمریکا حتی حاضر شده اند - به شرط این که سرمایه داران اخراج ها را ادامه ندهند - باز هم ۱۰٪ از حقوقشان کم شود.

همه این ها نشان می دهد که صنایع غیر نظامی و غیر نفتی آمریکا دچار بحران خیلی شدیدی است. معامله با کشورهای "جهان سوم" هم به شدت عقب رفته است، برای این که قدرت خرید "جهان سوم" به میزان وحشتناکی پائین آمده است. قرض های کشورهای "جهان سوم" آن قدر سنگین شده، که قدرت خرید و مبادله شان به میزان زیاد و با سرعت زیاد پائین می رود. و این در حالی است که آمریکایی ها می بینند، که بازار بزرگی مثل اتحاد شوروی، که با صنایع شکوفا و بدون بحران، خواستار خریدهای بزرگ از کشورهای سرمایه داری است، به تدریج به دست رقبای اروپای غربی و ژاپنی می افتد. به همین علت است که در هفته گذشته ۲۵۰ سرمایه دار آمریکایی راهی مسکو شدند، تا برای گرفتن سهمی از خریدهای شوروی از غرب، مذاکره کنند!

البته به نظر ما، توسعه مناسبات اقتصادی بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری، به پایین آوردن تنش جهانی و به حفظ صلح و گسترش تفاهم میان ملت ها کمک می کند. این سیاستی است، که لنین از اولین روز پیروزی انقلاب اکتبر مطرح کرد. لنین تاکید می کرد که تجارت کمک خواهد کرد به حفظ صلح.

پس این لنگ انداختن سرمایه داری آمریکا، حتی جناح جنگ طلب و

سوسیالیسم خوار آن، مثل ریگان و دارودسته پنتاگون، عبارتست از پیروزی صلح و پیروزی جبهه صلح و دموکراسی در جهان. منتهی "دشمنان آگاه و دوستان نادان" در مطبوعات جمهوری اسلامی ایران، از همه اینها فقط یک چیز فهمیده‌اند، و آن هم "سازش غرب و شرق" است! این مبارزه عظیم جهانی را، که ۶۵ سال است ادامه دارد و هر سالش عبارت است از یک پیروزی برای جبهه صلح و سوسیالیسم و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی - همه اینها را به حساب "سازش شرق و غرب" می‌گذارند! من تردیدی ندارم، که اینها تا آنجا پیش خواهند رفت، که نبرد استالین‌گرا را هم بالاخره به عنوان "سازش بین ارتش شوروی و ارتش آلمان!" قلمداد کنند و بگویند: بله! آن پشت باهم سازش کردند، برای این که یک میلیون ونیم نفر انسان در آنجا نابود شوند! یعنی اینها اصلاً نمی‌توانند بفهمند، که سوسیالیسم هم می‌تواند پیروز شود و موفقیت داشته باشد. این ۶۵ سال از صفر شروع کردن و به این قدرت جهانی رسیدن، برای آنها اصلاً "قابلیت" ندارد! البته این نکته فقط در مورد "دوستان نادان" صادق است. "دشمنان نادان" همه اینها را خوب می‌بینند و خوب می‌دانند، که چطور بایستی علیه این پدیده جهانی سم بپاشند.

در همین روزها باز ما شاهد پیروزی دیگری برای جبهه نیروهای طرفدار صلح و پیشرفت جهانی هستیم، و آن عبارت است از: شکست تحریکات جنبش به اصطلاح اتحادیه همبستگی در لهستان - که من اسمش را گذاشته‌ام "اتحادیه ازهم گستگی"! چون مناسب‌تر است، زیرا "همبستگی" اش به کلی از بین رفته و نیروهایی که داشته، واقعا ازهم گسته شده‌اند. پریشب وقتی "صدای آمریکا" و "بی.بی.سی.سی.ای" اعلامیه این "اتحادیه ازهم گستگی" را خواندند، یک برنامه عزاداری داشتند، چون این "اتحادیه" رسماً اعلام کرده است که طبقه کارگر لهستان به هیچوجه از توصیه‌های آن برای اعتصاب پیروی نکرده است. بدینسان، طبقه کارگر لهستان عملاً نشان داد، که دیگر حاضر نیست، که تحت تاثیر تحریکات "اتحادیه ازهم گستگی" برود. این یک موفقیت بزرگ خلق لهستان و طبقه کارگر لهستان است، زیرا علی‌رغم تمام گرد و خاکی که امپریالیسم علیه دولت لهستان به راه انداخته بود، بالاخره طبقه کارگر لهستان، همان‌طور که شایسته اوست و همان‌طور که انتظار می‌رفت، پرده‌های دود را از جلوی چشم خود کنار زد و ماهیت واقعی رهبران "اتحادیه ازهم گستگی" را، که هدفشان فقط ازهم گسیختن پایه‌های نظام مردمی و سوسیالیستی و کارگری لهستان و خیانت به مردم لهستان بود، شناخت. این پیروزی بزرگی است. ولی حتماً تمام کشمیری‌های مطبوعاتی، که بیش از یکسال، در هم‌نوایی با تبلیغات "صدای آمریکا" و "بی.بی.سی.سی.ای" علیه جمهوری خلق لهستان، که دوست

واقعی انقلاب ایران است، سم پاشی کردند، عزادار شده‌اند! لذا ما به آن‌ها تسلیم می‌گوییم! ما معتقد هستیم که در آینده هم، درباره مسائل دیگری از این نوع، باز هم به آن‌ها تسلیم خواهیم گفت؛ البته اگر امکان تسلیم گفتن را برای ما باقی بگذارند!

نمونه دیگری هم که می‌شود ذکر کرد، عبارت است از: مناسبات اتحاد شوروی و چین. به نظر ما، دیدار وزیر خارجه چین از مسکو و مذاکره وی با وزیر خارجه اتحاد شوروی و اعلامیه مشترک وزیران خارجه شوروی و چین و اظهارات وزیر خارجه چین پس از بازگشت به چین - همه نشان دهنده آن است که مذاکرات برای عادی کردن مناسبات بین دو کشور بزرگ سوسیالیستی - اتحاد شوروی و چین - وارد مرحله جدی نوینی شده است و اولین نطفه‌های تلاش برای عادی کردن مناسبات جان می‌گیرند. ما امیدوار هستیم که این روند هم - که سوزدل آمریکا، و آمریکاستایان را در مطبوعات ما، برانگیخته - در آینده با سرعت بیشتری پیش برود.

تفرقه افکنی کار "دشمنان دانا" است، که متأسفانه با کمک "دوستان نادان" انجام می‌گیرد.

پرسش: در ارتباط، یا بهتر بگوییم، در بی ارتباطی با سخنان دادستان کل انقلاب، در پاسخ به پرسش تحریک آمیز یکی از خبرنگاران، روزنامه جمهوری اسلامی با تیترو تحریک آمیزی، که کمتر در این روزنامه سابقه دارد، اعلام کرد که حزب توده ایران غیرقانونی است، در حالی که برداشت و بازتاب این پاسخ دادستان کل انقلاب، در روزنامه‌های دیگر وابسته به حاکمیت، به کلی طور دیگری بود. به نظر شما، چرا روزنامه جمهوری اسلامی، که ارگان حزب جمهوری اسلامی است، و رئیس جمهور دبیر کل آن است، و رئیس مجلس شورای اسلامی از اعضای رهبری آن است، با چنین روشی، که با هیچ یک از مبانی اخلاقی روزنامه نگاری مردمی مطابقت ندارد، به مسائل برخورد می‌کند؟

پاسخ: من پاسخ به این پرسش را از زبان یکی از فعالین حزب جمهوری اسلامی می‌دهم. در برابر پرسشی نظیر این پرسش، که یکی از دوستان ما از یک برادر عضو حزب جمهوری اسلامی، که با او دوست است، کرده بود، آن برادر عضو حزب جمهوری اسلامی پاسخ داده است: زدی ضربتی، ضربتی نوش کن! و توضیح داده است، که برخی از انتقادات حزب توده

ایران به روش سیاسی و موضع‌گیری‌های روزنامه جمهوری اسلامی در دفاع از انجمن حجتیه، و به سمت‌گیری‌های راست‌گرایانه آن در مسائل بنیادی انقلاب، مسئولان روزنامه را خیلی ناراحت کرده است، لذا تصمیم گرفته‌اند، که از هیچ فرصتی برای وارد آوردن ضربه به حزب انتقادکننده، یعنی حزب توده ایران، غفلت نکنند.

خوب، با این پاسخ، به نظر می‌رسد که ما به اندازه کافی به دوست پرسش‌کننده پاسخ داده‌ایم. دوستان و هواداران حزب ما باید انتظار داشته باشند، که از طرف روزنامه جمهوری اسلامی از این ضربات، و شاید ضربات زهرآگین‌تر، در آینده هم به ما وارد آید.

ولی در این جا نکته‌ای را هم بایستی تذکر بدهیم، و آن این که: شاید بشود این‌طور فکر کرد، که بعضی از نوشته‌های روزنامه جمهوری اسلامی را نیایستی تعمیم داد به سیاست حزبی، که حجت‌الاسلام خامنه‌ای دبیرکل آن هستند و حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی یکی از برجسته‌ترین افراد رهبری آن هستند و همچنین افراد دیگری در رهبری حزب، که ما برایشان احترام جدی قائل هستیم. ما مثلا از رهنمود حجت‌الاسلام خامنه‌ای به "واحد شناسایی حزب جمهوری اسلامی" متنی را می‌خوانیم، که می‌تواند ما را توجه بدهد، که در حزب جمهوری اسلامی هم می‌تواند چیزهای مختلفی وجود داشته باشد. من بخشی از این متن را، که در شماره ۶۱/۸/۲۷ وجود داشته جمهوری اسلامی چاپ شده، نقل‌قول می‌کنم:

"... در آوردگاه یک جریان نیرومند وارد شدن خطرناک است. این است که این‌طور سینه‌به‌سینه به میدان نمی‌آیند (مقصود دشمنان است) مخفی می‌شوند، از پشت خنجر می‌زنند. این مخفی شدن همانی است که شما امروز به آن می‌گویید "نفوذی". مدرن‌ترین شیوه این مخفی شدن واز پشت خنجرزدن نفوذی وارد کردن است. نفوذی هم همیشه وارد نمی‌شود تا هفتم تیر به وجود بیاورد. گاهی وارد می‌شود کاری خطرناک‌تر از هفتم تیر بکند. هفتم تیر اگرچه از فقدان عزیزانمان بر دل و دل‌های ما داغ گذارد، اما ما را روسفید کرد. گاهی نفوذی وارد می‌شود، آنچنان داغی هم بر دل‌ها نمی‌گذارد. اما ما را سراقکنده می‌کند. وارد می‌شود فساد می‌کند، افساد می‌کند. تشکیلات وقتی فاسد شد، وقتی تباه شد، به خودی‌خود از بین می‌رود."

ما اعتراف‌های خیلی زیادتری هم از مقامات برجسته جمهوری اسلامی ایران داریم، که چگونه این عوامل نفوذی دشمن، امثال کشمیری‌ها، به نهادها آمدند، چگونه امثال کلاهی‌ها در مقامات بالای حزب جمهوری

اسلامی پیدا شدند، چگونه امثال امیران نظام و قطب‌زاده و بنی‌صدر وغیره وغیره به مقامات عالیّه دولتی رسیدند، و همه آن‌ها صدمات و ضربات مهلکی به انقلاب وارد کردند. ما معتقد هستیم که از این عوامل نفوذی در دستگاه حزب جمهوری اسلامی هم، حتی در دستگاه تهران و مرکزشان، کم نیستند؛ برای این که یکی از شرایط وارد کردن افراد به این نهادها - شرطی که قبلا هم تذکر داده‌ایم - ستیز با نیروهای اصیل چپ است، و این شرط خیلی آسان می‌تواند پوششی قرار بگیرد برای عناصر فرصت‌طلب و عناصر دشمن، که در جبهه انقلاب راه پیدا می‌کنند و همان صدمه‌هایی را می‌زنند، که حجت‌الاسلام خامنه‌ای تذکر داده‌اند، یعنی فاسد می‌کنند، افساد می‌کنند، و وقتی تشکیلات فاسد شد، تباه شد، خودبه‌خود از بین می‌رود. برای این‌گونه سازمان‌ها، که میانی پذیرشان را روی مسائلی قرار می‌دهند، که این مسائل می‌تواند راه را برای فرصت‌طلبان آسان بازکند، این خطر به‌طور جدی موجود است. ما خیال می‌کنیم که در روزنامه جمهوری اسلامی و در سایر روزنامه‌های وابسته به حاکمیت، این خطر وجود دارد، زیرا این واقعیتی است که "دشمنان دانا" با کمک "دوستان نادان"، دست به سیاست‌هایی می‌زنند، که به‌هیچ‌وجه در جهت تقویت انقلاب نیست، بلکه فقط در جهت نفاق افکنی است، در جهت پراکندگی است، در جهت به‌جان‌هم انداختن نیروهای راستین انقلاب است. و این جز صدمه به تمامی انقلاب، نتیجه دیگری نمی‌تواند بدهد.

از این که بگذریم، برای اطلاع همگان باید یادآوری کنیم، که حزب توده ایران مدت‌ها پیش مدارک لازم را برای ثبت به وزارت کشور تسلیم کرده است. مقامات مسئول در وزارت کشور هم مدارک ما را کامل تشخیص داده‌اند، منتهی گفته‌اند که: کمیسیون رسیدگی به وضع احزاب هنوز اصولاً تشکیل نشده است، لذا فعالیت شما در چارچوب اطلاعیه داده‌ماده‌ای دادستان کل انقلاب اسلامی انجام می‌گیرد و می‌تواند انجام گیرد. بنابر این ما وظیفه خود را در این زمینه انجام داده‌ایم و فقط در انتظار تصمیم‌گیری نهایی ارگان‌های مسئول، در انطباق با اصول قانون اساسی در مورد فعالیت احزاب سیاسی وفادار به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هستیم.

نکته دیگر این که، ضدانقلاب برای چندمین بار شایع کرده است، که من از کشور خارج شده‌ام و رفیق طبری دستگیر شده است وغیره. صرف‌نظر از این که حداقل هر ۱۵ روز یکبار، من برای "پرسش و پاسخ" در خدمت رفقا هستم، و همه هم این را می‌دانند، همین چندروز پیش، به‌عنوان کاندیداهای حزب توده ایران در انتخابات میاندوره‌ای مجلس شورای اسلامی، همراه رفیق طبری و رفیق عمویی، به فرمانداری تهران رفتیم و ثبت‌نام کردیم. این که ضدانقلاب آرزوهای خود را بدین ترتیب شایع

می‌کند، طبیعی است. ولی این که بعضی از افراد باحسن‌نیت این شایعات را باور می‌کنند، موجب تأسف و تعجب است.

سیاست برخی از مسئولان در زمینه انتخاب فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، از "نه شرقی، نه غربی"، دارد تبدیل می‌شود به "نه شرقی، نه شرقی، بلکه غربی، غربی"!

پرسش: وضع فیلم‌ها در سینماها و در برنامه‌های تلویزیونی رقت‌آور شده‌است. در کنار برخی فیلم‌های استثنایی، سیلی از مبتذل‌ترین فیلم‌های غربی تمام سینماها را پر کرده است. چرا مقامات مسئول دولت جمهوری اسلامی، که درباره انقلاب فرهنگی خیلی گفتگو می‌کنند، به این بخش از فرهنگ، که در چنگال آلوده غرب‌زدگی دست و پا می‌زند، توجهی ندارند؟

پاسخ: درباره انقلاب فرهنگی بحث خیلی زیاد است. فرهنگ آریامهری به صورت دردناک و مشمشرکننده‌ای در غرب‌زدگی فرورفته بود، و لذا انقلاب فرهنگی فراگیر، یعنی زدودن این غرب‌زدگی منحط و فاسد از تمام جوانب زندگی اجتماعی ما، یکی از ضروریات تاخیرناپذیر انقلاب بوده است. امام خمینی هم به کرات و با تأکید زیاد در این زمینه سخن گفته‌اند و راهنمایی‌های ارزنده‌ای کرده‌اند.

از عناصر مهم این انحطاط فرهنگی، یکی عبارت بود از: بی‌سوادی مردم. بیش از ۶۰٪ مردم از بی‌سوادی رنج می‌بردند. متأسفانه در نزدیک به چهارسالی که از پیروزی انقلاب گذشته، در این زمینه - همان‌طور که خود مسئولین جهاد مبارزه با بی‌سوادی هم رسماً اعلام کرده‌اند - هیچ کار چشم‌گیری انجام نگرفته است.

عنصر دیگر دانشگاه‌ها بوده است. نظام آریامهری وابسته به امپریالیسم، برای این که ما موران خود را برای دستگاه دولتی تربیت کند، آموزش‌دیدگان در غرب را بر این دانشگاه‌ها مسلط کرده بود. البته ما معتقد هستیم که همه آموزش‌دیدگان در غرب افراد منحط و منحرفی نیستند. ولی آن‌هایی را که بر دانشگاه‌ها مسلط می‌کردند - صرف‌نظر از اقلیت سالمی که همیشه در دانشگاه‌ها وجود داشته است - اکثراً از عناصر وابسته به دستگاه بودند و سیاست وابستگی فرهنگی به امپریالیسم، بخصوص به آمریکا، را در دانشگاه‌ها پیاده می‌کردند. بنابراین لازم بود که حتماً در دانشگاه‌ها هم تحول اساسی و بنیادی در جهت از بین بردن آمریکازدگی و غرب‌زدگی

انجام گیرد. ولی به نظر ما، روش‌هایی که در این زمینه انتخاب شد، مناسب‌ترین روش‌ها نبود. می‌شد این مسئله را با زبان‌های بسیار کمتری حل کرد. ما در این باره نظر خودمان را بارها گفته‌ایم و به همان نظر هنوز هم معتقدیم.

بخش سوم این انحطاط فرهنگی در آموزش و پرورش، در مدارس ابتدایی و متوسطه بود. آموزگاران واقعا بی‌سواد بودند. متأسفانه تغییراتی که در این زمینه در آموزش و پرورش پیدا شده، به هیچ وجه در جهت از بین بردن آن انحطاط نبوده، بلکه پاکسازی از تقریبا بهترین و باسوادترین آموزگاران انجام گرفته، آن‌هم فقط به اتهام داشتن نظریات چپ یا نظریات دگراندیشانه! افراد جدیدی هم که به آموزش و پرورش و به مدارس فرستاده شده‌اند، نه فقط از لحاظ سواد در سطح خیلی پایینی هستند، بلکه از لحاظ برخورد فرهنگی و تربیتی و اخلاقی هم در سطح بسیار پایینی قرار دارند. کتک‌زدن و فحاشی در مدارس به شکل واقعا تازانگیزی توسعه پیدا کرده است، تا حدی که اعتراضات خیلی جدی در این زمینه از طرف پدران و مادران و اولیاء دانش‌آموزان انجام می‌گیرد. در نتیجه این اعتراضات در بعضی جاها افرادی هم از کار برکنار شده‌اند.

چهارمین بخش از این انحطاط فرهنگی، در فرهنگ اجتماعی ما به طور کلی است. فساد اجتماعی، که سراسر جامعه ما را گرفته بود، در همه زمینه‌ها مشهود بود: در مشروب‌خواری، در استعمال مواد مخدر، در فساد اخلاقی و غیره. بخشی از این فساد را ما حتی در ظواهر کار هم می‌بینیم. ظواهر کار عبارت از این است که: آمریکایی‌زدگی به آن‌جا کشیده بود، که حتی استفاده از نام فارسی برای مغازه‌ها شرمندگی ایجاد می‌کرد. چون داشتن نام فارسی روی مغازه، باعث می‌شد که خریداران طاغوتی از آن مغازه دور شوند؛ پس حتما پابستی نام آمریکایی باشد! در این چهار سال اخیر هم شهرداری تهران در دست طاغوت‌زدگان و بعد هم تا این اواخر در دست لیبرال‌ها بوده است، و آن‌طور که آقای وزیر کشور اعلام کرده‌اند، فساد در آن‌جا به میزان زیادی حکمفرمایی می‌کرده است و هنوز هم ادامه دارد. به عنوان نمونه:

به خیابان فرشته در الهیه مراجعه کنید. در همان آغاز خیابان فرشته چندتا مغازه هست. در بین هشت مغازه، اسامی سه مغازه عبارتست از: "نایس شاپ"، "موکت شاپ" و "پیکولو" که هنوز هم با چراغ‌های رنگین خودنمایی می‌کنند. چند نفر از مردم ایران معنی "نایس شاپ" را می‌فهمند؟ ولی البته این "نایس شاپ" قیمت شیرینی را دو برابر بالا می‌برده است و خریدن از این مغازه، یعنی خالی کردن جیب! در "موکت شاپ" هم قیمت موکت می‌شده سه برابر! آن "پیکولو" هم، که یعنی کوچولو، این‌جا

تأثیر بزرگکننده داشته، یعنی قیمت اجناسش می‌شده دو و پیاپی برابر! ولی این فقط به خیابان فرشته مربوط نیست. این قدر از این اسامی لوس و بی‌مزه آمریکازده درسراسر خیابان‌های تهران شما پیدا می‌کنید، که آخرش ناپیداست. در این‌جا سؤال می‌شود که: شهرداری تهران، که ید طولایی در خراب‌کردن آلودگی‌های محرومان و آسفالت‌کردن خیابان‌های اشرافی تهران دارد، چرا اقلاً برای عوض کردن این ظاهر اقدامی نمی‌کند؟

اما در مورد فیلم، ما دو دوره داریم: یک دوره مربوط است به یکی دو سال اول انقلاب، که تعداد فیلم‌های غربی کمی پائین آمده بود. ولی در این زمینه، شعار "نه شرقی، نه غربی"، که به مفهوم واقعی خود، یعنی عدم تسلط "شرق" و "غرب" بر مسایل داخلی زندگی ما، درست است، دارد تبدیل می‌شود به شعار "نه شرقی، نه غربی، بلکه غربی، غربی"! ما همین روزها در روزنامه‌ها خواندیم، که هیئتی برای خرید فیلم به سه کشور ژاپن، الجزیره و شوروی رفته است. درباره ژاپن، که مسلماً یک کشور غربی است، خود این هیئت می‌گوید که: ما دنبال فیلم‌های باارزش و سالم بودیم. ولی معیار آن‌ها مشخصاً خشونت و سکس و ماجراجویی‌های عجیب و غریب بود، که مابه‌هرجهت کاملاً از آن‌ها پرهیز می‌کنیم. اما این هیئت از همین ژاپن، چهل فیلم سینمایی، بیست فیلم سینمایی برای کودکان و سیصد فیلم مستند خریداری کرده است! ولی این آقایان، که در نمایشگاه فیلم‌های کشورهای سوسیالیستی در مسکو شرکت کردند، فقط دو فیلم سینمایی و ده فیلم مستند از اروپای شرقی خریدند! درحالی که ما خوب می‌دانیم که در فیلم‌های کشورهای سوسیالیستی نه خشونت، نه سکس و نه ماجراجویی‌های عجیب و غریب، هیچ‌کدام هرگز وجود نداشته و این فیلم‌ها صدر در صد واقع‌گرایانه و منطبق با اخلاق واقعی انسانی و فرهنگ واقعی است. ولی البته برطبق شعار "نه شرقی، نه غربی، بلکه غربی، غربی"، سیصد و شصت فیلم از ژاپن و ۱۲ فیلم از اروپای شرقی خریداری شده است!

به نظر ما، این پدیده خطرناکی است، که در دوران اخیر شروع رشد کرده است. همان پدیده‌ای که در دوران بنی‌صدر در زمینه سیاسی رشد کرده بود، ما الان در زمینه فرهنگی می‌بینیم. این پدیده عبارت است از: گرایش عده‌ای از مسئولان به سوی تسلط کردن کامل فرهنگ غربی بر فرهنگ ما. همان کسانی که، به قول حجت‌الاسلام خامنه‌ای، نفوذ کرده‌اند، فساد می‌کنند، افساد می‌کنند، کوشش می‌کنند که انقلاب شکوهمند ما را به طرف سازش با غرب منحرف کنند.

ما امیدوار هستیم که در این مورد هم مسئولان اصلی جمهوری اسلامی ایران به نتایج عملکرد بعضی از این گروه‌ها توجه کنند.

برخی از کسانی که با تجارت خارجی سروکار دارند، از جمله بدان جهت هوادار خریدهای کلان از کشورهای سرمایه‌داری هستند، که حق دلالتی می‌گیرند.

در این زمینه، من بایستی حتماً نکته دیگری را یادآوری کنم، و آن این که: علت گرایش به خریدهای کلان از غرب و امتناع از خرید از کشورهای سوسیالیستی و کشورهای که بخش دولتی اقتصاد در آن‌ها قوی است، وجود یک عامل کاملاً فسادانگیز اقتصادی است. ما برای اثبات این مسئله دلایل کافی داریم و معتقد هستیم که خود حاکمیت جمهوری اسلامی ایران هم دلایل کافی در دست دارد، که در اغلب خریدهایی که از کشورهای غربی می‌شود، بسیاری از خریداران (چون نمی‌توانیم تعمیم قطعی بدهیم، نمی‌توانیم درصد معین کنیم)، به عنوان رابط خرید، سهم‌های قابل - ملاحظه‌ای، تا حد میلیون دلار، دریافت می‌کنند و به حساب شخصی خود می‌ریزند. در معامله با کشورهای سرمایه‌داری این رسم است، یعنی فروشنده معمولاً سهمی برای کسی که معامله خرید را انجام می‌دهد، معین می‌کند و به وی می‌پردازد. در دوران گذشته، شاه و خانواده سلطنتی بودند که در خریدهای بزرگ تسلیحاتی، بیست درصدی را که کارخانجات اسلحه‌سازی می‌دادند، به جیب می‌زدند. این‌گونه اقتضاح‌ها حتی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری هم هست. ما چندی پیش شاهد آن بودیم، که حتی نخست‌وزیر و بعضی از وزیران کابینه قدیم ژاپن متهم به این شدند، که از کارخانه‌های هواپیماسازی آمریکا رشوه گرفته‌اند، یعنی سهم معامله گرفته‌اند. خلاصه این رشوه اسمش سهم معامله است، یعنی فروشنده بیست درصد به قیمت واقعی کالایی که می‌خواهد بفروشد، اضافه می‌کند، و بعد این بیست درصد را به حساب آن خریدار واسطه‌در بانک‌های سوئیس می‌ریزد.

ما عقیده داریم، که الان در تجارت خارجی ایران، از آن کسانی که آقای وزیر بازرگانی گفتند بایستی دستشان را به عنوان سارق برید، عناصر زیادی پیدا شده‌اند. این‌ها عناصری هستند که در گذشته هم با سرمایه‌داران غربی رابطه داشته‌اند. عناصر تازه‌ای هم به آن‌ها اضافه شده‌اند، که همان فرصت‌طلبان هستند. این‌ها میدان وسیعی برای سودجویی پیدا کرده‌اند. این‌ها با تمام قوا کوشش می‌کنند که از فروشنندگان خصوصی، یعنی از سرمایه‌داران کشورهای دیگر، خرید کنند، تا بتوانند حق دلالتی خود را دریافت کنند. آن‌ها با تمام قوا کوشش می‌کنند، که از کشورهای که بخش

دولتی در آنها قوی است، مثل بخش دولتی اقتصاد در هندوستان، در
الجزیره، در سوریه، به هیچ وجه خرید نکنند.
به نظر ما، اگر مقامات جمهوری اسلامی ایران بخواهند، می شود این
جریانات را خیلی دقیق تعقیب کرد و نمونه های بسیار کلانی از این حق
دلالتی هارا هم با افرادش مشخص کرد.

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بها: ۶۰ ریال